



مرکز اطلاعات و مدارك علمی ایران
دفتر اشتراك منابع

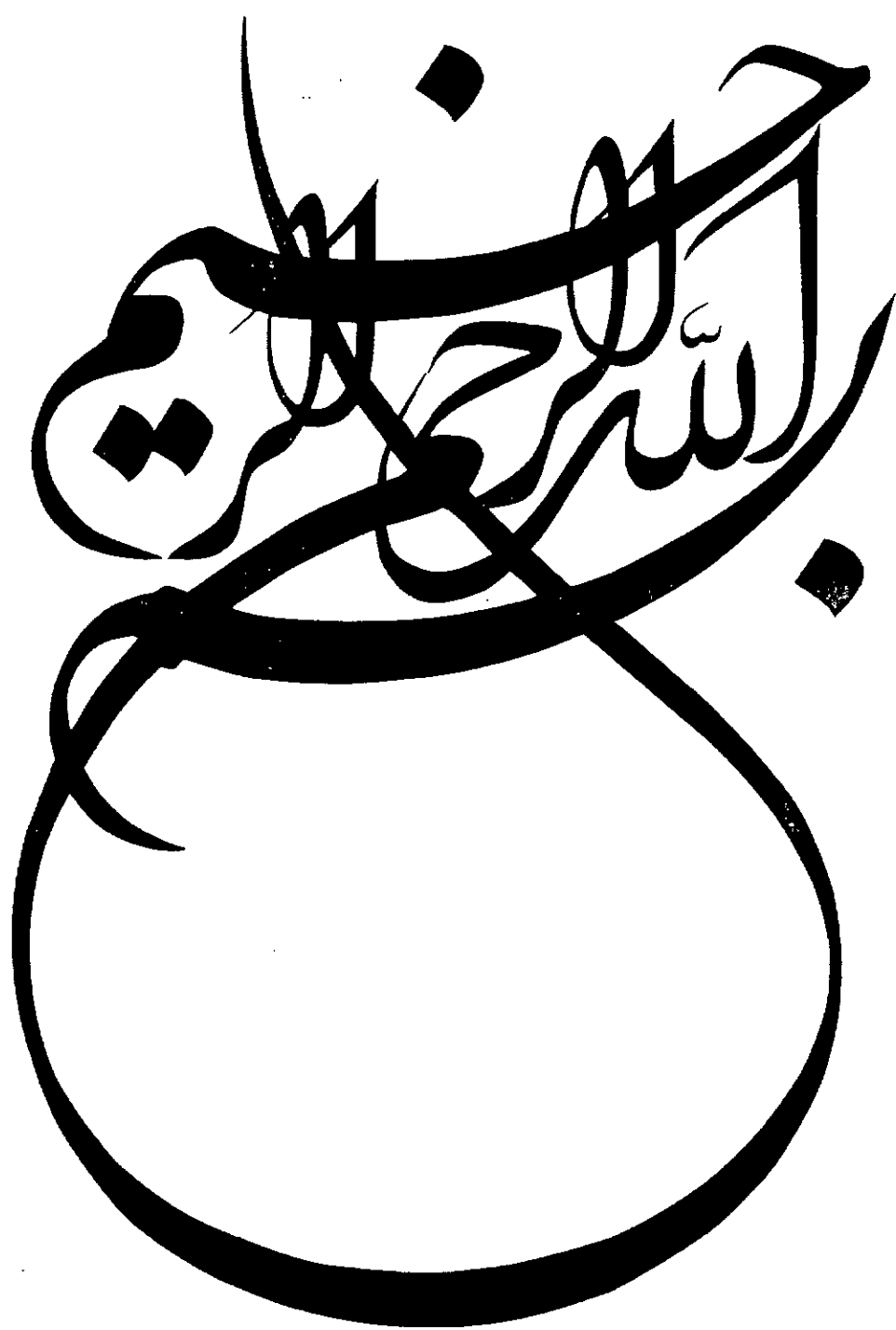
کاوش، بررسی، استخراج و سازماندهی
مصادقهای تاریخی همگاری، مشارکت، تعاون
و واژه‌ها و عبارتهای حامل بار معنایی این موضوع
از جنبه‌های مختلف در تاریخ ایران
در قرنهای اول تا پنجم هجری

مجموعه :

مینا رهبریان

همکار :

مریم نظری



بنا نهاد

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران
دفتر اشتراک منابع

کاوش، بررسی، استخراج و سازماندهی
مصادقهای تاریخی همکاری، مشارکت، تعاون
و واژه ها و عبارتهای حامل بار معنایی این موضوع
از جنبه های مختلف در تاریخ ایران
در قرنهای اول تا پنجم هجری

مجری: مینا رهبریان
همکار: مریم نظری

۱۳۷۹



تعیین

شماره : ۳۹۵۴۵۶

تاریخ : ۱۳۷۱/۱۲/۷

پست : ۱۳۷۹/۱۲/۷

مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران
Iranian Information &
Documentation Center
(IRANDOC)

ریاست

بدینوسیله انجام پروژه "کاوش، بررسی، استخراج و سازماندهی
مصادقهای تاریخی همکاری، مشارکت، تعاون؛ و واژه ها و عبارتهای
حامل بارمعنایی این موضوع، از جنبه های مختلف در تاریخ ایران، از
ابتدا تا پایان قرن پنجم هجری" توسط خانم مینا رهبریان با
همکاری و نظارت خانم مریم نظری در سال ۱۳۷۹ در مرکز اطلاعات و
مدارک علمی ایران و گزارش نهایی آن تایید می گردد.
لازم می داند مراتب قدردانی و سپاس خود را به کلیه
دست اندرکاران این پروژه تقدیم دارد.

توفیق از اوست
حسین غریبی
رئیس مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران



تهران - خیابان انقلاب ، چهارراه فلسطین ، شماره ۱۱۸۸

صندوق پستی: ۱۳۷۱ - ۱۳۱۸۵ تلفن: ۶۴۶۲۲۲۳ - ۶۴۶۲۵۴۸ - ۶۴۹۴۹۵۵ دورنگار: ۶۴۶۲۲۵۴ تلفن گویا: ۶۴۹۴۹۵۴

1188, Enqelab Ave, Tehran, Iran, P.O. Box: 13185 - 1371 Tel: (+9821) 649 4955 - 646 2548 Fax: (+9821) 646 2254

Email: info@irandoc.ac.ir

www.irandoc.ac.ir

چکیده

در حوزه علم، یکی از مصداق های بارز همکاری، مشارکت کتابخانه ها با یکدیگر برای پاسخگویی به نیازهای اطلاعاتی کاربران است. هر چند همکاری بین کتابخانه ها از لحاظ تاریخی همزاد خود کتابخانه ها بوده و نیاز به آن امری بدیهی به شمار می رفته است، با این وجود، همکاری از دورانی به دوران دیگر شاهد تفاوت های چشمگیر و فراز و فرودهایی بوده است، این فرازوفرودها و این شدت وضعف ها، هر یک به دلایلی پدید آمده اند که شناخت تک تک آنها در تقویت عوامل پیش برنده و کاهش عوامل بازدارنده همکاری نقش اساسی ایفا می کنند. تاریخ به عنوان یکی از حوزه های مهم تاثیرگذار بر مشارکت و همکاری می تواند به شناخت این عوامل کمک شایان توجهی نماید. این پژوهش با هدف ترویج فرهنگ همکاری بین کتابخانه ها و اشتراک منابع در کتابخانه ها به ریشه یابی و بررسی مصداقهای همکاری، تعاون و مشارکت و نمونه های عینی آن، در ۱۴ اثر دست اول تاریخی قرون اولیه اسلامی می پردازد.

پیشگفتار

انسان به عنوان یک موجود اجتماعی همواره در کنار دیگر انسانها زندگی کرده و هم چنان که بخشی از نیازهای دیگران برآورده، قسمتی از نیازهای خود را نیز به اتکای دیگران پاسخ داده است. بدین ترتیب، حیات آدمی در تعامل و ارتباط با دیگران نهفته و بر همین اساس آداب زندگی وی شکل گرفته است تا آنجا که به او فرمان داده اند به امور دیگران اهتمام ورزد و اگر صبحی را سرآورد و به امور مسلمین همت نکند، از جرگه مسلمانان خارج باشد.

از رهگذر حیات اجتماعی انسان، بنای رفیع تمدن بشری، هر چند خشت به خشت و آجر به آجر، در طول هزاران سال، گویی براساس یک نقشه آگاهانه و طرحی خردمندانه و از پیش اندیشیده شده، سربرافراشته است و هر روز عظمت و جلوه آن افزونتر می شود، پایداری این عظمت و شکوه میسر نبوده و نخواهد بود اگر هر اندیشمند فرهیخته ای کار خود را از خشت اول آغاز کند. بدینسان است که پیشرفت علم و دانش همان قدر که مدیون تلاش تک تک عالمان و دانشمندان است، وامدار همکاری، مشارکت و ترکیب فعالیتهای آنان نیز هست.

در حوزه علم، یکی از مصداق های بارز همکاری، مشارکت کتابخانه ها با یکدیگر در پاسخگویی به نیازهای اطلاعاتی کاربران است. هر چند همکاری بین کتابخانه ها که با عنوان اشتراک منابع نیز شناخته می شود، از لحاظ تاریخی همزاد خود کتابخانه ها به شمار می رود، اما اولین شاهد یافت شده برای آن به بیش از ۲۰۰ سال پیش از میلاد باز می گردد. از آن زمان تاکنون این حوزه تحولاتی اساسی یافته اما هرگز نیاز به آن، طرف پرش نبوده و امری بدیهی به شمار می رفته است. چندان که امروزه بیشتر کتابخانه ها در بهبود منابع و خدمات خودگزاری از آن ندارند و براین اساس دامنه همکاری خود را در سطح جهانی گسترانیده اند.

همکاری و تاریخ

با این وجود، همکاری از دورانی به دوران دیگر و از جامعه ای به دیگر اجتماع، تفاوت های چشمگیری را به خود دیده و می بیند. در برخی از دوران ها وجوامع، همکاری و مشارکت فزون تر و در برخی دیگر در محاق بوده است. این فراز و فرودها و این شدت و ضعف ها، هریک به دلایلی پدید آمده اند که شناخت تک تک آنها در تقویت عوامل پیش برنده و کاهش آنچه بازدارنده همکاری هستند، ناگزیر می نماید. یکی از مهمترین حوزه های تاثیر گذار بر همکاری و مشارکت، تاریخ، روند شکل گیری تاریخی جوامع و نقش سلاطین، جنگها، پیروزیها و... است. از این رو، به منظور یافتن ریشه های فراز و فرودهای همکاری و مشارکت تمهیدات انجام بررسی فراهم شد، تا از این طریق بتوان به ریشه یابی مصداقهای همکاری، تعاون و مشارکت در متون تاریخی پرداخت و در حوزه ترویج فرهنگ همکاری بین کتابخانه ها نیز از آنها بهره جست.



کاوش، بررسی، استخراج و سازماندهی
مصادقهای تاریخی همکاری، مشارکت، تعاون
و واژه ها و عبارتهای حامل بارمعنایی این موضوع
از جنبه های مختلف در تاریخ ایران
در قرنهای اول تا پنجم هجری

فهرست مطالب

عنوان	پاراگراف	صفحه
پیشگفتار		
فصل اول: معرفی آثار		
تاریخ پیامبران و شاهان	۶	
تاریخنامه طبری	۸	
تاریخ سیستان	۱۰	
مجمع التواریخ و القصص	۱۱	
تاریخ بیهقی	۱۲	
سیاستنامه	۱۴	
کلیله و دمنه	۱۶	
قابوس نامه	۱۸	

عنوان	پاراگراف	صفحه
کیمیای سعادت		۱۹
نصیحه الملوک		۲۲
اندیشه های اهل مدینه فاضله		۲۴
تاریخ گردیزی		۲۶
تجارب السلف		۲۸
مرزبان نامه		۳۰
فصل دوم: مصداقهای همکاری در برخی متون تاریخی از ابتدا تا قرن پنجم هجری		
تعریف	۱	۳۲
تعاون اجتماعی	۴	۳۳
تعاون در زمینه اقتصاد و معیشت	۱۳	۳۸
تعاون در صحنه سیاست و کشورداری	۲۰	۴۳
همکاران سلاطین	۲۹	۴۸
همکاری و عدم همکاری در فرهنگ عامه	۴۹	۶۳
الف: حضور اندیشمندان در جامعه	۵۰	۶۳
ب: توأمانی فره ایزدی و مقام سلطنت	۵۴	۶۷
ج: نقش زن در فرهنگ عامه	۵۷	۷۰
د: قضا و قدر در فرهنگ عامه	۶۱	۷۲
نتیجه گیری	۶۴	۷۳
نمایه اشخاص و سلسله ها		۷۶
نمایه مکان		۷۹
نمایه موضوعی		۸۰
فهرست منابع		۸۱

فصل اول:

معرفی آثار

اصفهانی، حمزه بن حسن. ۱۳۶۷. تاریخ پیامبران و شاهان. ترجمه جعفر شعار.

چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

نام اصلی این کتاب سنی ملوک الارض و الانبیاء می باشد که یکی از مآخذ بسیار معتبر و اصیل و کهن در تاریخ عمومی قرن چهارم هجری به شمار می آید، مشتمل بر مطالب بسیاری در باره ایران و تاریخ پادشاهان و حکام و امرای ایرانی (پیشدادیان، کیانیان، ساسانیان، اشکانیان، عمال ایرانی در حیره و یمن، امرای خراسان و طبرستان و خلفای بنی عباس و جز آن).

در این کتاب از برخی منابع کهن از جمله «خدای نامه» قدیم ترین کتاب درباره ساسانیان استفاده شده و بیشتر مؤلفان کتابهای تاریخی که از قرن چهارم به بعد می زیسته اند، از این اثر گرانها بهره برده، و حتی برخی مانند صاحب مجمل التواریخ و القصص اغلب مطالب آن را به فارسی برگردانده اند.

ابو عبدالله حمزه بن حسن معروف به حمزه اصفهانی، مؤلف کتاب حاضر در حدود سال ۲۷۰ هـ. ق در اصفهان به دنیا آمد و بیشتر سالهای عمر خود را در آن شهر گذراند و سرانجام در حدود سال ۳۵۰ - ۳۶۰ زندگی را بدرود گفت. به گفته میتوخ آلمانی شماره تألیفات حمزه به ۱۲ جلد می رسیده، و بیشتر این کتابها در باب لغو و لغت و ادب عربی بوده است. از این آثار بجز کتابهای «التنبیه علی حدوث التصحیف» و مجموعه امثال یا «کتاب الامثال علی افعال» «شرح اخبار ابی نواس» «شرح اخبار ابی نواس» «سنی ملوک الارض و الانبیاء»، باقی از میان رفته است.

یوجین میتوخ در مقاله ای نگاشته: "با پیشرفت اقتدار خلافت عباسیان، روزگار زرین ادبیات تازی در حدود نیمه سده دوم هجری آغاز گردید. خلیفه ها بسیار مایل بودند که مردان ادب و سخن سرایان و دانشمندان را تشویق و ترغیب کنند، به ویژه منصور، هارون الرشید و مأمون که دلبستگی فراوانی به ترویج عالم معنوی داشتند، و این را یکی از بزرگترین کارهای خود می دانستند که دانشمندان را گرد خود فرام آورند و به رونق بازار دانش بیفزایند. در ایران نخستین کشمکشی که برای به دست آوردن استقلال سیاسی انجام یافت، با تجدید حیات معنوی ملی توأم بود و در اثر آن،

در سده چهارم هجری، پایه ادبیات نوین ایران برقرار گردید. پیش از آن، روح ملی ایرانی، هرگز کاملاً از میان نرفته بود، و در آن روزگار این روح ملی بار دیگر پرورش یافت و نیرومند گردید و نفوذ خود را در ادبیات تازی، در ایران نشان داد. یکی از پیشروان ادبی آن روزگار که در آثار تازی او، نفوذ و دل بستگی ایرانی دیده می شود حمزه بن حسن اصفهانی بود که در بخش یکم سده چهارم هجری در اصفهان می زیست (اصفهانی، ۱۳۶۷، صص ۱۵-۱۶).

در سال ۳۵۰، هنگامی که یک عمارت کهن سال در «جی» شهری نزدیک اصفهان، خراب شد، نوشته های عجیبی را کشف کردند که تا آن روزگار نظیرشان را ندیده بودند. مردم آن شهر از حمزه درخواست کردند که عقیده خود را در باره آن نوشته ها و آن عمارت اظهار دارد. از این رو می توان فرض کرد که حمزه تا پایان عمر خود در اصفهان به سر می برد و در میان مردم اعتبار و اهمیت داشت. حمزه به قصد دانش پژوهش مسافرت می کرد، و در مسافرتهاى خود در مجلس درس آموزگاران بزرگ حدیث حاضر می شد.

بلعمی. ۱۳۶۸. تاریخنامه طبری. ۳ ج. به تصحیح محمد روشن. چاپ دوم، تهران: انتشارات نو.

ترجمه تاریخنامه طبری از شمار کهن ترین و استوارترین متن های زبان فارسی است. این اثر ترجمه گونه ای است از تاریخ الامم والملوک ابوجعفر محمدبن جریر طبری تاریخنگار، مفسر و فقیه و محدث ایرانی، که به تاریخ کبیر طبری اشتهار یافته است، و آن ترجمه به سال ۳۵۲ هـ. ق به روزگار سامانیان به دوران منصور بن نوح بن احمد بن اسماعیل صورت پذیرفته است. از آن روزگاران در سده های نخستین استقرار حکومت های ایرانی، آثار زیادی به جای نمانده است.

ترجمه تاریخنامه طبری از نخستین نمونه های ارجمند زبان فارسی دری است که گذشته از قدمت و اصالت، از سویی به اعتبار شئون و احاطه آن بر تاریخ عمومی جهان و ایران، از پیدایی آدم تا عصر خود، و از سویی دیگر به سبب در بر داشتن گنجینه های گرانبها از واژگان و ترکیب های کهن زبان پارسی، و پرهیز از به کار بردن لغت های بیگانه، شایسته بازنگریستن و بررسی و مذاقه است.

آشفستگی و ناتوانی خلیفگان موجب استقرار حکومت های ملی و محلی گردید. هرچند این نورسیده گان خود به گونه ای وابسته بودند و عهد و منشور دستگاه خلافت را از پشتوانه های جایگزینی می شمردند، برای بلندی نام و آوازه خود و فروشکوه دیوان به شاعران و نویسندگان و دانشمندان توجهی خاص مبذول می داشتند. آثار پدید آمده این روزگاران به زبان فارسی، که از خواست و دل بستگی مردم به زبان مادری ریشه می گرفت، مایه سرافرازی و مفاخره این حکومتها، که خودستیز و آویزی مدام با یکدیگر داشتند، می گردید و این همه به گسترش دانش و ادب مجال فراوان می داد. از آن میان دودمان بویه در عراق و غرب ایران، و سامانیان که بر شرق و ماوراء النهر فرمان می راندند، جایگاهی بلند دارند. آل بویه و سامانیان با تشویق و پشتیبانی شاعران و نویسندگان، بانی و باعث آفرینش آثاری شدند که هم اینک از پشتوانه های فکر و فرهنگ ایرانی است.

سامانیان که در بزرگداشت و حمایت از نویسندگان و شاعران و دانشوران، از رقیبان خود بویهیان دست کم نداشتند، اهتمامی بیشتر در گسترش زبان فارسی به کار می داشتند.

ابوالفضل بلعمی و پسرش ابوعلی بلعمی در دستگاه وزارت سامانیان در انجام فعالیتهای فرهنگی مؤثر بودند. چنانکه به فرمان ابوالفضل بلعمی کلیله و دمنه از عربی به فارسی ترجمه شد. و به فرمان همورودکی آن را به نظم درآورد. به هرنحو ابوعلی محمدبن محمد بلعی (متوفی به سال ۳۶۳ هـ.ق) وزیر عبدالملک و منصور، در سال ۳۵۲ هـ.ق تاریخ طبری را به زبان فارسی برگرداند.

امروزه در زبان فارسی، که از آثار کم شمار آن دوره است و از جهت احاطه بر واژه ها و ترکیبهای ناب فارسی مجموعه ای کم مانند و دلپذیر است، از جهت تاریخی نیز منبعی پرارزش و شایان اعتنا است.

بی نام . ۱۳۶۶ . تاریخ سیستان . تصحیح ملک الشعراء بهار . چاپ دوم ، تهران : خاور (پدیده) .

این کتاب که مؤلف آن نامعلوم است ، از دو بخش متمایز ترکیب یافته ، با دو سبک مختلف که توسط دو تن نوشته شده است . بخش اول تا حوادث سالهای ۴۴۴ و ۴۴۵ را دربردارد که مؤلف آن نامعلوم است و بخش دوم تاریخ سیستان را تا سال ۷۲۵ هـ ق شامل است که در اوایل قرن هشتم تألیف شده است .

ملک الشعراء بهار در مقدمه تاریخ سیستان می نویسد : « این کتاب اولاً در سادگی و ایجاز منحصر به فرد است و از استعمال مترادفات که عمده شیوه مترسلان فارسی است ، برکنار است ؛ ثانیاً در استعمال کلمات عربی مقتصد است و بیشتر کلمات فارسی استعمال می کند و گاه می شود که در یکی دو جمله غیر از اسامی خاص یا تواریخ ، یک کلمه عربی یافت نمی شود ... ثالثاً اگر لغات عربی استعمال کرده همان هایی است که گویا در کلمات مردم عصر داخل بوده و اتفاقاً غالب آن کلمات را بلعمی هم استعمال کرده است . رابعاً ، از حیث لغات غریب فارسی هم از روش این کتاب پیداست که حتی الامکان سعی داشته است از آن لغات احتراز جوید (خبرزاده ، ۱۳۷۰ ، ص ۴۴) .

بی نام ۱۳۱۲. مجمل التواریخ والقصص. به تصحیح ملک الشعراء بهار. [تهران: بی نا]

این کتاب در زمانی نوشته شده است (۵۲۰ هـ. ق) که هنوز سبک و انشای ساده دری دست نخورده و با تکلفات صنعتی عرب آمیختگی بهم نرسانیده است. و از سادگی و ایجاز و عدم وجود مترادفات و موازنه و سجع هنوز برکنار است، و مفردات یا جملات تمثیلی یا ترکیبات لفظی عربی در آن راه نیافته است. نظر به اینکه مؤلف مجمل التواریخ از منابع مختلف و کتب متفرق کتاب خود را گرد آورده است، نتوانسته آنرا یکنواخت و یکدست سازد. به هر صورت اصل کتاب مشتمل است بر بیست و پنج باب که هشت باب اول مختصر و مقدمه است. باب نهم و دهم در تاریخ قدیم ایران قبل از اسلام است. از باب یازدهم تا هجدهم در تاریخ ترکان و هندوان، باب نوزدهم در وقایع تاریخی بعد از اسلام تا سال ۵۲۰ هـ. ق، باب بیستم در مورد سلاطین اسلام معاصر خلفا، باب بیست و یکم در مورد القاب ملوک مختلفه، باب بیست و دوم در مقابر و نواویس معروفه و باب بیست و سوم و بیست و چهارم در وصف شهرها و مسالک و ممالک و دریاها و رودهای معروف است.

نام مؤلف کتاب نامشخص است ولی چیزی که محقق است این است که مؤلف از اهل عراق عجم و به ظن قوی از اهالی همدان و یا اسد آباد و آن حدود بوده است. همچنین از معلوماتی که از تضاعیف کتاب راجع به شرح احوال مؤلف استنباط می شود این است که جد مؤلف موسوم به مهلب بن محمد بن شادی بوده است، چنانکه می گوید: «و چنان خواندم در کتابی بخط جدم مهلب بن محمد بن شادی که درین وقت بیعت، عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن الزبیره به بیعت کردن پیش آمد».

مؤلف از کتابهای چندی برای بهبود مطالب کتاب سود برده، که در مقدمه کتاب به آنها اشاره شده است. نسخه خطی کتاب مجمل التواریخ والقصص توسط استاد عبدالوهاب محمد قزوینی از کتابخانه ملی پاریس گرفته شده و پس از عکس برداری از روی نسخه اصلی، نسخه عکسی به ایران آورده می شود، پس از آن ملک الشعراء بهار مجمل التواریخ والقصص را تصحیح می کند و در اختیار دانش پژوهان قرار می دهد.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. ۱۳۷۵. تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض.
چاپ سوم، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

ابوالفضل محمد بن الحسین الکاتب بیهقی (۴۷۰ - ۳۸۵ هـ ق) در سال ۳۸۵ در ده حارث آباد بیهق دیده به دنیا گشود. ابتدای عمر را در نیشابور به تحصیل علم پرداخت، و سپس در دیوان رسالت محمود غزنوی، زبردست خواجه بونصر مشکان، رئیس دیوان رسایل، به دبیری منصوب شد. او شاگرد برجسته استاد خود بود و پاکنویسی نامه های مهم را بر عهده داشت. پس از مرگ بونصر، زمان سلطان مسعود، همین سمت را یافت و در زمان عبدالرشید، رئیس دیوان رسالت شد. و پس از چندی معزول شد و به زندان افتاد. بیهقی، گویا پس از آزادی دیگر وارد خدمت نشد و پایان عمر را در خانه خود در غزنین عزلت گزید و به تصنیف و تدوین کتاب سرگرم شد و در همانجا دیده فرو بست.

از تألیفات بیهقی، یکی تاریخ آل سبکتکین (در ۳۰ مجلد) بوده که تاریخ بیهقی موجود قسمتی از آن است، و کتابی دیگر به نام زینت الکتاب که شاید در آداب کتابت بوده است. به هر حال، از مؤلفات بیهقی آنچه موجود است همین تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی است.

در مقدمه تاریخ بیهقی به تصحیح آقایان دکتر غنی و دکتر فیاض آمده است: «موضوع اصلی این کتاب تاریخ سلطنت مسعود بن محمد است ولی در مطاوی آن اطلاعات بسیار مفید راجع به موضوعات دیگر تاریخی مندرج است و چندین شعبه مهم تاریخ از این کتاب استفاده می کنند، از قبیل تاریخ غزنویان بیش از مسعود، تاریخ سامانیان، سلجوقیان، صفاریان و غیره. همچنین اطلاعات گرانبهائی مربوط به تاریخ ادبیات به دست می دهد. از ذکر شعرا و اشعاری که مدرک ما در آن باب منحصر به این کتاب است. قدر مسلم آن است که کتاب بیهقی بهترین و کاملترین سند تاریخ زمان مسعود است» (خبرزاده، ۱۳۷۰، ص ۱۶۴).

بهر حال کتاب تاریخ بیهقی از جهت موضوع نمونه ای از تاریخ نویسی خوب و از حیث انشاء مثالی از بلاغت زبان ماست. دو شرط عمده مورخ صداقت و اطلاعات است که بیهقی متوجه اهمیت آن بوده است. لیکن برای نوشتن تاریخ تنها داشتن مواد کافی نیست. هنری هم لازم است که از این

مواد استفاده کند، یعنی انشایی که بتواند گذشته محو شده را پیش چشم آیندگان مجسم و محسوس سازد، و هنر بیهقی اینجاست. در نوشته های قدیم کمتر کتابی است که بتواند با کهنگی زبان، این قدر برای خوانندگان خود جذبه داشته باشد. هنر بیهقی اوج بلاغت طبیعی فارسی و بهترین نمونه هنر انشایی پیشینیان است (خبرزاده، ۱۳۷۰، ص ۱۶۶).

طوسی ، خواجه نظام الملک . ۱۳۷۱ . سیاستنامه . به کوشش جعفر شعار . چاپ پنجم ،

تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.

ابوعلی حسن ملقب به نظام الملک مؤلف سیاستنامه و سیرالملوک ، پسر خواجه ابوالحسن علی بن اسحاق است. وی در یکی از قرای طوس به سال ۴۰۸ هـ ق به دنیا آمد . اجداد او اصلاً از خاک بیهق سبزوار بودند . علی بن اسحاق در خدمت ابوالفضل سوری بن المعتز که حکمران خراسان از جانب سلطان محمود بود وارد گردید و تا آنجا ترقی یافت که به اداره امور مالی و حکومتی طوس نامزد شد، و در همین دوره بود که خواجه در آن سرزمین متولد شد و به همین سبب به «طوسی» شهرت یافت . در ایام تسلط ترکمانان بر خراسان که از سال ۴۲۸ هـ ق آغاز شد حکومت بلخ با ابوعلی شادان بود و خواجه در زیر دست او به دبیری روزگار می گذرانید. چون جغری ، برادر طغرل اول و پدر الب ارسلان سلجوقی ، بر ترمذ و بلخ غلبه یافت ، ابوعلی بن شادان را به وزیری خود برگزید و بدین سان خواجه نیز در خدمت سلجوقیان درآمد ، و ابوعلی ، خواجه را به دبیری و صاحب تدبیری امور الب ارسلان پسر جغری واداشت . و از این تاریخ است که خواجه در سلک درباریان الب ارسلان درآمد و در تمام دوره سلطنت طغرل (۴۲۹ - ۴۵۵ هـ ق) زیردست او که امارت خراسان داشت ، به این حال روزگار می گذرانید.

پس از آنکه الب ارسلان به پادشاهی رسید ، خواجه نظام الملک را به جای ابونصر کندی به وزارت برداشت ، و از خواجه از ۴۵۶ هـ ق تا دهم رمضان ۴۸۵ هـ ق که کشته شد در وزارت الب ارسلان و ملکشاه با نهایت استقلال و اقتدار برجا بود. نظام الملک در مدت ۲۹ سال و ۷ ماه و کسری که وزارت الب ارسلان و ملکشاه داشت ، در اداره امور و فتح بلاد و سرکوبی مخالفان این دو پادشاه چنان کفایت و حسن تدبیر به خرج داد که دولتی وسیع از حلب گرفته تا کاشغر را به فرمان ایشان آورد و نام و نشان آن دو سلطان را در شرق و غرب جاری و ساری کرد ، تا آنجا که باید قسمت عمده شهرت و پیشرفتی را که در کارها نصیب الب ارسلان و ملکشاه شده از برکت خردمندی و کاردانی خواجه دانست.

سیاستنامه منسوب است به خواجه نظام الملک و در آن رساله از آداب و آیین ملکداری و سیر پادشاهان و بزرگان گفتگو می کند. این کتاب ظاهراً در اواخر قرن پنجم تألیف شده است و در اصل پنجاه و چهار باب و فصلی بوده و اکنون مجموع آن در پنجاه فصل است. این کتاب اول بار به همت «شفر» خاورشناس فرانسوی در پاریس به تاریخ ۱۳۱۰ هـ ق چاپ شد و بار دیگر در ایران به همت «خلخالی» بتاريخ ۱۳۱۰ شمسی به طبع رسید.

این کتاب به سبب روانی و لطافت عبارات و اهمیت عامی که داشته است بیش از تاریخ بیهقی دست بدست گشته و دستخوش بی رسمی کاتبان بی انصاف و نااستوار گردیده است، و بی شک در عبارات و اصطلاحات آن کتاب دستبرده شده و از صورت اصلی دور ساخته اند، معذک با دقت زیاد می توان تا حدی شیوه اصلی تحریر آنرا بدست آورد (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲، صص ۹۵-۹۶).

سبک این کتاب اختلاطی است بین تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی یعنی از حیث روانی و سهولت عبارت و ایجاز شبیه به نثر بلعمی است ولی از حیث لغات و اصطلاحات تازه و داشتن کنایات و استعارات، ارسال المثل، مجسم ساختن مطالب، بحث در جزئیات، و روشنگری اطراف و جوانب هر موضوع، به تاریخ بیهقی شبیه است و از حیث صرف و نحو و جمله بندی، کمتر از بیهقی و بونصر مشکان تحت تأثیر زبان عرب قرار گرفته، و شاید در تمام این کتاب یک جمله شبیه به جمله های معلق و در هم پیچیده بیهقی یافت نشود، چه غالب جمله ها به فعلی ختم می شود، و فاعل نیز همه جا بر فعل مقدم است، و بالجمله خلاف قاعده و انحرافی از لحاظ جمله بندی و آوردن صیغهای افعال هریک بجای خود در او دیده نمی شود، و همان سبک و طریقه بلعمی و سایر متقدمان را در سیر تطوّر نشان می دهد (بهار، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۹۶).

عبدالحمید، منشی . ۱۳۶۸ . کلّیلہ ودمنہ . تصحیح عبدالعظیم قریب . چاپ چهارم،

تہران: شہر کتاب.

کتاب کلّیلہ و دمنہ ترجمہ و نگارش ادیب بارع فاضل و مترسل بلیغ کامل ابوالمعالی نصر اللہ بن

محمد بن عبدالحمید منشی معروف، یکی از بزرگترین و مهمترین کتب نثر فارسی و شاہکار ادبی و

نوشتہ گلی از بوستان دانش و فرهنگ است کہ خوشبختانہ از دستبرد خزان حوادث ایام و

صرصر نوائب روزگار بد فرجام مصون و محفوظ مانده و بدست ما رسیدہ و اوراق آن مانند بسیاری از

کتب مہمہ ادبی دیگر با اوراق گلہا ہم سفر نگردیدہ است.

کتاب مزبور در حسن اسلوب و تناسب ترکیب و استحکام جمل و متانت عبارت و زیبایی و

شیوایی در عالم بلاغت و سخنرانی مقامی بلند و درجاتی ارجمند را شامل است و بر بسیاری از رسائل

و کتب مہم ادبی دیگر برتری و مزیت آشکار دارد والحق نویسنده بزرگوار آن داد بلاغت و سخنرانی

را داده و در میدان مسابقت گوی فضیلت و افتخار را ربودہ و مقام سخن را بہ جایی رسانیدہ کہ دست

کمتر نویسنده بارعی بدان می رسد.

سبک متین و محکم و بالنسبہ مشکل صاحب کلّیلہ و دمنہ ، کہ در حقیقت در قوانین سخن

طرح جدیدی نہادہ و اسلوب مخصوصی اختیار کردہ غالب اساتید سخن پیروی این استاد را نمودہ و

بہ وی اقتدار و اقتفا کردہ اند مانند ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی صاحب ترجمہ تاریخ یمنی،

سعدالدین وراوینی صاحب مرزبان نامہ و دیگران. در این سبک نویسندگان رفتہ رفتہ در استعمال لغات

و جملات و اشعار و عبارات عربی راہ افراط پیمودند و تکلفات ناپسند و استعارات ناخوش و بعید در

آن بکار بردند و از حیث لغات مشکله و عبارات مغلقہ و کنایات و تشبیہات بارد و استعمال اشعار و

عبارات عربی کار را بجایی رسانیدند کہ زبان فارسی از حیث لفظ و معنی بغایت انحطاط و پستی

رسیده. حتی مترجم کتاب کلیلہ و دمنہ ابوالمعالی نیز از این معنی مصون نمانده و در استعمال غرائب عربی گاهی راه افراط رفته چنانکه در صورت ظاهر هم مطالب کتاب معین می شود.

در باب تألیف اصل کتاب کلیلہ و دمنہ اختلاف است. بعضی تألیف آنرا به ایرانیان نسبت داده و گفته اند که هندوان از ایشان اخذ کرده اند و برخی تألیف آنرا به هندیان منسوب داشته و گفته اند ایرانیان آنرا از هندی به فارسی نقل کرده اند. ولی آنچه محققین نوشته و اقرب به صواب است، اصل کتاب کلیلہ و دمنہ به زبان هندی (سانسکریت) بوده و ایرانیان آنرا بفارسی نقل نموده و از خود نیز با بهایی چند بر آن افزوده اند.

در زمان انوشیروان عادل طبیب ایرانی موسوم به برزویه به امر انوشیروان به هندوستان رفته آن کتاب و بعضی کتب دیگر را به ایران آورده و به زبان پهلوی که زبان ادبی ایران در آن زمان بود، ترجمه کرد. اصل کتاب مزبور و ترجمه پهلوی آن به کلی از بین رفته ولی ترجمه که ابن المقفع از پهلوی به عربی کرده، خوشبختانه باقی است. کتاب کلیلہ و دمنہ مطابق آنچه نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی نوشته مشتمل بر شانزده باب بوده که ده باب آن متعلق به هندیان بوده و شش باب دیگر ایرانیان بر آن افزوده اند.

کتاب کلیلہ و دمنہ در نیمه دوم قرن سوم توسط استاد بزرگ و شاعر شهیر ایرانی و رودکی، به نظم برگردانده شد. از دیگر مترجمان کلیلہ و دمنہ نصرالله بن محمد بن عبدالحمید ابوالمعالی از اهالی شیراز است. از قراین این گونه به دست می آید که تاریخ نگارش ترجمه کلیلہ و دمنه ما بین سنوات ۵۳۶ و ۵۳۹ هـ. ق. بوده است.

عنصرالمعالی کیکاووس. ۱۳۲۱. قابوس نامه. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی.

چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

نویسنده قابوس نامه یعنی امیرعصرالمعالی کیکاووس بن اسکندربن قابوس بن وشمگیربن زیار از شاهزادگان خاندان زیاری است. این خانواده در قرن چهارم و پنجم هجری در شمال ایران بخصوص در گرگان و طبرستان و گیلان و دیلمستان و رویان و قومس وری و جبال حکمروایی داشتند. امیرعصرالمعالی، که دختر سلطان محمود غزنوی همسرش بوده از او پسری به نام گیلانشاه داشته است و کتاب حاضر را در چهل و چهارباب برای پسر خود، گیلانشاه نوشته و خواسته است بدین وسیله حاصل تجربیات خود را در اختیار فرزندش بگذارد و او را راهنمایی کند و مسائل مختلف زندگانی و هنرها و پیشه های گوناگون آن زمان را به او بیاموزد.

اسم حقیقی کتاب «نصیحت نامه» است و در باب این که چرا به قابوس نامه معروف شده، حدسهایی زده اند. در سرآغاز نسخه اساسی «کتاب پندنامه امیر کبیر ملک جیلان ...» نوشته شده و در پایان نسخه کتاب قابوس نامه ... اشاره شده، به مرور به آن معروف شده است. نویسنده کتاب مردی نجیب و دانشمند، پخته، پرورده، خوش فکر و خوش بیان و صمیمی و مهربان به نظر می رسد. صداقت و صراحت گفتارش در دل اثر می گذارد و نیز ژرف بینی ها و نکته سنجیهای خردمندانه وی و حکایات و روایات آموزنده ای که گاهی در بعضی ابواب به مناسبت می آورد همه خواندنی و آموختنی و بخاطر سپردنی است.

قابوس نامه در طی قرنهای از طرف فارسی زبانان و فارسی خوانان مورد توجه واقع شده، چندان که سنائی غزنوی در حدیقه الحقیقه حکایتی از قابوس نامه را عیناً نظم کرده است و از آن پس محمدعوفی در جوامع الحکایات و لوامع الروایات و قاضی احمدغفاری و دیگران به نوعی از قابوس نامه حکایاتی چند اتخاذ کرده اند. از این کتاب چاپهای متعددی نه تنها در ایران بلکه در خارج از ایران نیز انتشار یافته است. مصحح کتاب (غلامحسین یوسفی)، با راهنماییهای دانشمند محترم مجتبی مینوی اقدام به تصحیح کتاب نموده است. کتابی که برای نسل جوان اعتبار و ارزش زیادی در بر دارد.

غزالی طوسی، ابوحامد محمد. ۱۳۶۴. کیمیای سعادت. ۲ ج. به کوشش حسین

خدیو جم، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

حجه الاسلام. ابوحامد، امام محمد غزالی طوسی، بزرگمردی که در سال ۴۵۰ هجری قمری در روستای طابران طوس از مادر زاده شد، کودکی و جوانیش صرف دانش اندوزی و جهانگردی شد. تا آنکه در مرز چهل سالگی در انواع رشته های علوم اسلامی سرآمد دانشوران روزگار خود گشت و نامش در سراسر جهان اسلام آن روزگار زبانزد همگان گردید. غزالی با نوشته های عمیق و پرمغز خود به قالب انواع علوم اسلامی جان تازه ای دمید، و در زمینه تصوف و عرفان، فلسفه و کلام، روان شناسی و اخلاق، نوآوریها کرد. وی از ۳۹ سالگی به بعد برای تصفیة روح و نگارش ارزنده ترین آثار خود مردم گریز شد و تا پایان عمر در گمنامی و گوشه نشینی به سر برد.

چون بررسی عقاید و آراء مردی چون امام محمد غزالی کاری است پرمایه و دشوار، ناگزیر مختصری از حالات عرفانی این بزرگ مرد را بررسی خواهیم کرد. غزالی همچون ناصر خسرو و سنائی در مرز چهل سالگی به خود آمد و دریافت که در زندگی بیراهه می رود، و از جاه و مال و جدل پرده هایی برابر چشم دلش آویخته است. بنابه گفته خودش «شش ماه دچار کشمکش درونی و تردید شد تا میان هوسهای فریبنده دنیایی، و مژده های امیدبخش آخرتی، یکی را برگزید.

غزالی سرانجام با راهنمایی خرد و بصیرت درون نگر خویش در راهی خوش فرجام گام نهاد و از گذشته پرجنجال و بی ثمر خود جدا ماند، از همه چیز دل برکند و به جهان «گمنامی و آزادگی و درویشی و خموشی» پناه برد. در آنجا با جان ودلی بیگانه با هوسها آشنا شد، جان ودلی که کیمیای سعادت تا حدی نمایشگر آن است، و می تواند از تأثیر غزالی در زندگی عقلی و روحی در اسلام پناه بگیرد. آری، پس از آن انقلاب روحی که در ماه رجب سال ۴۸۸ هجری دامنگیر این متفکر مصلح شد، آن غزالی که تا مرز چهل سالگی شیفته و دلباخته «جاه و مال و جدل» بود، نابود شد، و از جان در آتش ندامت سوخته اش غزالی دیگری تولد یافت که مردنی نیست. زیرا با آنکه تا این روزگار

بیش از نهصد سال از دومین تولدش می گذرد هنوز نامش در خاور و باختر بر سر زبانهاست و دانشوران آشنا با علوم انسانی در بیشتر آثارش با شگفتی و تحسین می نگرند.

این انقلاب درونی حد فاصلی است در زندگی معنوی غزالی، و آن را به دو بخش متمایز تقسیم کرده است: "در بخش نخست، غزالی فقیه اصولی متکلم، می زیسته که چندی اسیر کرسی ریاست بوده و ندیم مقام وزارت، امین دستگاه خلافت و مورد حمایت برخورداران شده است. در بخش دوم این زندگی، سیمای غزالی صوفی وارسته، نافذ سازنده، نوکننده علوم دینی و سامان دهنده نابسامانیهای زندگی عقلی و عرفانی و روحی در اسلام، جلوه گر است. سیمای مردی با انقلابی درونی تولد دیگرش آغاز شد، آنگاه در جستجوی یقین برآمد تا به جاودانگی رسید.

غزالی همان کسی است که بر فلسفه مشائی اسلام در مسائل الهیات - که پرداخته کندی و فارابی و ابن سینا بود - ضربه ای کاری وارد ساخت. بدین سبب در تاریخ اندیشه اسلامی - پس از غزالی - تا چندین قرن دیگر فیلسوفی هم پایه ابونصر فارابی و زکریای رازی و ابن سینا ندرخشید، و بر جایگاه بلند فلسفه شرق، جز خلاصه کنندگان و شارحان و حاشیه نویسانی که از فلسفه پیشینیان کمتر گامی فراتر نهاده اند، کس رخ نموده است که بتوان او را با این نام آوران همسنگ دانست. حتی فیلسوفان بزرگ اندلس و مغرب اقصی - به استثنای ابن رشد که با اخلاص، تمام شروح و تعلیقات خود را به فلسفه ارسطو اختصاص داد - همگی ریزه خوار خوان گسترده فلاسفه شرق بودند. غزالی نیز مثل ژان ژاک روسو فطرت انسانی را در اصل پاک می یابد و عاری از هرگونه آلایش. می گوید با وجود اختلافهایی که در افراد هست، روح از روی فطرت برای شناخت حقیقت اشیاء آمادگی دارد. نه آیا روح امری است ربانی؟ در این صورت شری که در وجود انسان هست از فطرت نیست، از کسب است و از تأثیر تربیت. از این روست که تربیت در احوال مردم تأثیر قوی دارد و انکار ناپذیر.

غزالی در جهان دانش و دور اندیشی از جمله بزرگترین نام آوران برخوردار از اندیشه انسانی است، متفکر وارسته ای است که در میان مردم روزگار به بالاترین پایگاه اندیشه راه یافته است. پس

اگر در مورد تعداد آثار مردی پرکار و فراوان اثر، چون او مبالغه شود، و حقیقت و افسانه در هم آمیزد جای شگفتی نخواهد بود.

غزالی، کیمیای سعادت را در آخرین سالهای قرن پنجم هجری نوشته است، و اکنون حدود نهصد سال از عمر این اثر نفیس می گذرد. مقدمه کتاب در چهار عنوان است: خودشناسی و خداشناسی و دنیاشناسی و آخرت شناسی. متن کیمیا مانند احیاءالعلوم الدین به چهار رکن تقسیم شده: عبادات، معاملات، مهلکات و منجیات. در ربیع عبادات، برخلاف کتابهای فقهی، غزالی به ظاهر عبادات پرداخته، بلکه در همه جا فلسفه عبادات و معانی آنها را نیز مورد بحث قرار داده است. کیمیای سعادت که نمونه ای دلپذیر از نثر لطیف ساده فارسی است، پیشرو سبک بیانی است که در آثار عطار و مولوی به اوج جلال می رسد. تشبیهات و استعارات او که غالباً احوال انسانی را با احوال گل و گیاه و سنگ و کوه و جانور مقایسه می کند، دنیای آثار غزالی را هم مثل جهان مثنوی دنیایی جلوه می دهد که در آن گویی همه چیز روح دارد و همه چیز با انسان حرف می زند^۱.

۱) تلخیصی از مقدمه کتاب کیمیای سعادت.

غزالی، محمد ۱۳۶۷. نصیحه الملوک. به تصحیح: استاد جلال الدین همایی،

چاپ چهارم، تهران: هما.

امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ هـ.ق.) بنا به گفته استاد علامه شادروان جلال الدین همایی یکی از نوابغ متفکر بشر و از جمله عالیت‌ترین ائمه و پیشوایان مصلح بزرگ اجتماع است که در فنون فقه و حدیث و تفسیر قرآن و همچنین در فلسفه و کلام و عرفان و دیگر علوم و معارف اسلامی دانشمندی محقق و عالمی صاحب‌نظر دارای درجهٔ اجتهاد مطلق بوده در جمع مابین شریعت و فلسفه و عرفان مکتبی تازه و روشی نو و بی سابقه پایدار کرد. که بعد از وی روزبه روز بر اهمیت و تازگی آن افزوده شد. تا به عصر حاضر که دانشمندان شرق و غرب عموماً به عظمت مقام وی واقف گشته و دربارهٔ او کتب و رسائل و مقالات بی شمار نوشته اند.

نصیحه الملوک از جمله کتب بی نظیر فارسی متعلق به سدهٔ پنجم هجری است. فواید تاریخی و ادبی نصیحه الملوک بسیار است و سراسر کتاب مشحون است به فواید تاریخی و ادبی و به گفته استاد همایی از جهت جودت و حسن انشاء و بلاغت و اصالت نثر قدیم فارسی و نیز از جنبهٔ جامعیت اخلاق مذهبی و معارف عرفانی و آنچه را که در اصطلاح فلاسفه اسلامی «حکمت عملی» گویند، اعم از امور انفرادی یا اجتماعی و آداب و رسوم دینی و دیوانی و بیان اخلاق فاضله عامه ناس از عالی وادانی مابین آثار باقیمانده معتبر فارسی اگر بی مانند نباشد قدر مسلم که نظیر و نادر المثل است، و از همان قدیم به فاصلهٔ یک قرن که از تألیف آن می گذشت، آن را به عربی هم ترجمه کردند و بدین وسیله آوازهٔ شهرت و مقبولیت روزافزون آن میان عرب و عجم افتاد و ترجمه عربی آن به نام «التبر المسبوك فی نصیحه الملوک» مکرر در مصر به طبع رسیده است. و مترجم عربی آن صفی الدین ابوالحسن علی بن مبارک بن موهوب اربلی است، که در نیمهٔ دوم سدهٔ ششم هجری آنرا برای اتابک موصل آلب قتلق متوفی به سال ۵۹۵ هـ.ق. تعریف کرده است.

جای تردید نیست که امام محمد غزالی، کتاب در اخلاق به نام نصیحه الملوک به فارسی را

برای پادشاه معاصرش سلطان محمد بن ملک‌شاه (۴۹۸ - ۵۱۱) یا سلطان سنجر سلجوقی (۴۷۹ - ۵۵۲)

هـ ق) تألیف کرد. و دلیل قاطع این امر از متن خود کتاب، چهار دلیل است. یکی شیوهٔ نثر فارسی قدیم؛ از آوردن لغات و طرز جمله بندیهای سادهٔ روان منسجم در درجهٔ عالی فصاحت و بلاغت. دلیل دیگر اسلوب فکر و نوع مطلب که سیمای مشخص امام محمد غزالی صاحب احیاء العلوم و کیمیای سعادت از آن نمودار و جلوه گر است. و این خاصیت مخصوصاً در بخش مقدمه کتاب از آغاز دیباچه تا شروع ابواب هفتگانه که خود به منزلهٔ رساله ایی مستقل شامل هشتاد صفحه طبع می شود، محسوس تر و آشکارتر از بخش ابواب هفتگانه است. در این بخش کمتر مطلبی و حکایتی وجود دارد که در کیمیای سعادت و احیاء العلوم نیامده باشد.

دلیل سوم که از همه صریح تر و روشن ترست باز در همین بخش مقدمه یک جا در ضمن بیان آفات خشم و غضب، خود را مؤلف احیاء العلوم معرفی میکند. دلیل چهارم اینکه باز در جای دیگر همان مقدمه مطلبی را یکی از مؤلفات خود حواله می دهد که ظاهراً در اینجا نیز مرادش همان احیاء العلوم است، بدین قرار که می گوید: «در وصف دنیا کتابی جداگانه کرده ایم.»

نصیحه الملوک در واقع به دو بخش ممتاز تقسیم می شود. بخش اول از دیباچه کتاب است تا ابواب هفتگانه، بخش دوم باقی کتاب است مشتمل بر هفت باب که نزدیک دو برابر و نیم بخش اول است. این دو بخش اگرچه از جهت اصالت نثر فارسی و انسجام انشاء با یکدیگر مشابهت و هماهنگی دارد، ولی از دو جهت تفاوت و امتیاز دارد. یکی اینکه بخش اول آمیخته است از دو رکن مسائل دینی با مواعظ اخلاقی؛ اما بخش دوم مسائل دینی ندارد و منحصر است به حکم و اندرزهای اخلاقی چنانکه در فن حکمت عملی مقرر است. بخش اول علاوه بر بررسی مسائل اعتقادی و دینی به سیاست مدن و کشورداری، نیز توجه دارد، ولی بخش دوم همهٔ اجزا حکمت عملی (تهذیب اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن) را شامل می شود.

فارابی، ابونصر محمد. ۱۳۶۱. اندیشه های اهل مدینه فاضله. ترجمه سیدجعفر

سجادی. چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.

ابونصر محمد بن طرخان بن اوزلغ از مردم شهر فاراب است. بطور قطع یکی از نوابغ درجه اول دانشمندانی است که در پرتو انوار تابناک دین مبین اسلام بدان مرتب از کمال و فضل رسید که در بسط زمین نظیر او کمتر دیده شده است. وی را گره گشای معضلات و مشکلات فلسفه و علوم عقلی یونانی می دانند.

در این کتاب برخلاف فارابی که قسمت مهمی از مباحث خود را ویژه اولی قرار داده و در یک نظام معینی مطلب را به مدینه فاضله و مردم آن پایان داده است. مستقیماً مسائل مربوط به حکمت و دولت مورد بررسی قرار گرفته است، ظاهراً در نظر افلاطون دولت ایده آل نوعی دولت ارستوگراسی است لکن باید توجه داشت که ارستوگراسی افلاطون ارستوگراسی علمی است نه براساس مال و منال، وی می گوید: "باید طبقه حکام به علوم و دانشهای حقیقی به خوبی واقف شوند." به نظر او حکمت، فضیلت اول است، شجاعت، فضیلت دوم است، اعتدال، فضیلت سوم است. به هر حال کتاب جمهوریت افلاطون کتابی است کاملاً اجتماعی و سیاسی و آراء اهل مدینه فاضله فارابی قبل از اینکه اجتماعی و سیاسی باشد، کتابی فلسفی است. دیگر اینکه افلاطون وارد جزئیات و اشکال حکومتها می شود با پیشنهادهایی که دارد و کاملاً مسائل مربوط به اداره جوامع را مورد بررسی قرار می دهد. فارابی تنها کلیات مدینه ها را از لحاظ فرم و شکل مورد بررسی قرار می دهد بدون آنکه پیشنهادی داشته باشد تنها به بیان فرم مدینه فاضله در کادر و نظام معینی اکتفا می کند.

از جمله مسائلی که در جمهوریت افلاطون مورد بررسی قرار می گیرد عبارت است از: عدالت، فن و منافع آن، صدیق و صداقت تأثیرات طبیعی اشیا، غرض از فن و هنر، فضیلت، دادگری و ستمگری، دشمنی، فضیلت نفس، مدینه سعیده، خیر و انواع آن، مکافات و انواع آن، دولت و نحوه تأسیس آن، زندگی سعادت مند کدام است. فضائل حکام، تربیت حکام، تأثیر موسیقی در تربیت، خدایان، اوصاف خدایان، کمال مطلوب، احترام به نفس، عفت حکام، حب و دوستی جمال و

جمال پرستی، طب و حقوق، اخلاق اطباء و قضات، سیاست حکمیه و اینکه برترین حکام کیست و اینکه مصالح عامه هدف اساسی از نظام است. ثروتمند و فقیر، جنگ و دولت، شجاعت، عفت، مترقی ترین دولتها کدام است. تربیت افراد برای تصدی حکومت، طرز ازدواج و تولید مثل، قناعت و اینکه علم بر جهل پیروز شود، خیر اعظم، حکومت دموکراسی چیست، اوصاف آن چیست، اصول عناصر دولت، جنگ های داخلی، انقلابات اجتماعی و به طوریکه ملاحظه می شود افلاطون رسماً وارد در مباحث اجتماعی شده است و آنها را یک یک از لحاظ ماهوی و آنچه بوده است، مورد بررسی قرار داده و نیز پیشنهاداتی دارد که خط مشی اجتماعات را آن طور که باید باشد، معین می کند.

در حال که فارابی مطلقاً وارد این مباحث نشده است. بنابراین گرچه ممکن است فارابی متأثر از جمهوریت افلاطون و هم سیاست ارسطو شده باشد، لکن برخلاف مشهور کاملاً پیرو افلاطون نیست. فارابی مدینه فاضله را تشبیه کرده است به بدن تام الاعضا نه هر بدنی زیرا مدینه های جاهلیه نیز به مانند کالبدند و اعضا آن به یکدیگر وابسته اند و بلکه آن بدنی که هر عضوی در جهت بقا و دوام بدن وظیفه خود را انجام دهد. و همان طور که اعضا بدن مختلف است و هریک باید عهده دار وظیفه شود، بعضی بالطبع برتر از بعضی دیگراند و یک عضو است که فرمانده همه و رئیس اول است که قلب باشد. و اعضاء دیگر از لحاظ مراتب متفاوت اند.

فارابی نیز مانند ارسطو و افلاطون شرط اساسی ریاست اول مدینه فاضله را حکمت دانسته است. و نقش عدالت را در زندگانی افراد مدینه فاضله مهم می داند. مردم مدینه فاضله گویند: "عدالت این است که همه افراد انسانی به زندگی خود ادامه دهند و در این حکم از فرمان عقل و قوه ناطقه اطاعت کنند". در مدینه فاضله فارابی تعاون و همکاری بین اعضا مدینه از ضروریات شناخته شده است.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. ۱۳۶۳. تاریخ گردیزی. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

گردیز یا جردیز، چنانکه در کتابهای تازه ضبط کرده اند، از شهرهای درجه سوم افغانستان جزو حکومت اعلای جنوب در جنوب کابل و در جنوب غربی جلال آباد و در مشرق غزنین نزدیک مرز وزیرستان است. و تا کابل ۱۲۲ کیلومتر راه دارد، و در ارقامی که دولت افغانستان انتشار می دهد، جمعیت آنرا پانزده هزار نوشته اند.

زین الاخبار را ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، به پادشاهی عبدالرشید ابن مسعود غزنوی (۴۴۱ - ۴۴۴) به پایان رسانیده است، و آخرین واقعیتهای که در آن آورده، از سال ۴۳۲ هـ ق است. این کتاب شامل تاریخ عمومی جهان به مصداق آن روز است. از زمان آفرینش جهان تا روزگار مؤلف، شامل تاریخ داستانی ایران و اشکانیان و اسکندر و ساسانیان و سیرت رسول و خلفا و اخبار امرای خراسان تا زمان مؤلف و ناچار طاهریان و صفاریان و سامانیان را از ایشان به شمار آورده است. ابوعلی سلامی بیهقی نیشابوری در گذشته در سال ۳۰۰ که در دربار چغانیان و از ادیبان معروف زمان خود بوده، کتابی داشته است به نام «التاریخ فی اخبار و لاه خراسان» که در برخی از کتابها از آن بسیار نقل کرده اند. و یکی از مهم ترین مراجع مورخان بعد بوده و اینک در میان نیست. ظاهراً گردیزی نیز از کتاب مذکور استفاده بسیار کرده است. از این کتاب فعلاً گویا بیش از دو نسخه موجود نیست و هیچ کس تاکنون سراغ نسخه ثالثی از آن در هیچ نقطه نداده است و دو نسخه مزبور، نیز در انگلستان است. یکی در کمبریج و دیگری در اکسفورد و نسخه دوم گویا فقط سوادى است از نسخه اولی، و نسخه مستقلی محسوب نمی شود.

گردیزی به گفته خودش «فراز آورنده» یا «گرآورنده» این کتاب، شخص مطلع و دانای عصر خویش به شمار می آید، و طوریکه خودش گوید وی محضر شریف استاد دانشمند بزرگ ابوریحان بیرونی را درک کرده و از او مطالبی را شنیده است، و از نحوای مطالب این کتاب برمی آید که در نوشتن زین الاخبار مخصوصاً دو کتاب معروف البیرونی یعنی کتاب الهند و آثار الباقیه را

در نظر داشته. گردیزی گاهی از مشاهده و روایات دوستان خویش نیز مطالبی را در این کتاب می نویسد و هم روایتی را از احمد بن ولک گردیزی همشهری خود می آورد و گاهی هم از مؤلفان قدیم مانند ابوزید حکیم بلخی و کتاب ابن خرداد به.

از شرح حال گردیزی متأسفانه چیزی نمی دانیم و در کتب دیگر ذکری از او نیست. اگر مقدمه این کتاب در دست می بود شاید از روی آن گردیزی را بهتر می شناختیم. در چند مورد این کتاب نام را به عبارت «فراز آورنده این کتاب ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی می نویسد و چنین به نظر می آید که در غزنه پایتخت آن وقت سکونت داشت. و کتاب خود را درین شهرنوشت و در اواخر زندگی استاد ابوریحان بیرونی (متوفی ۴۴۰ هـ. ق.) با او دیدار کرد.

انشای دری او مانند نوشته های آن عصر، روان و ملیح و لطیف است، و گاهی کلمات و لغات و تعابیر شیرینی را بکار می برد، که از نظر لغت و تاریخ و دستور خیلی مغتنم اند. همچنین مرحوم محمد قزوینی و مرحوم سعید نفیسی برین کتاب مقدمات بسیار نافع و مستفی نوشته اند.

نخجوانی ، هندوشاه . ۱۳۵۷ . تجارب السلف . به اهتمام عباس اقبال . چاپ سوم ، تهران : کتابخانه طهوری .

هندوشاه سنجر بن عبدالله کیرانی نخجوانی در کیران، شهری در آذربایجان بین تبریز و بیلقان در ولایت نخجوان متولد شده است. بنا به قولی هندوشاه در سبک حواشی و خدمت خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان و یا در دستگاه خواجه شمس الدین یعنی علاء الدین عظاملک که صاحب دیوانی بغداد را برعهده داشتند، خدمت می کرده است. از این رو هندوشاه و کسان او به خاندان جوینی ارادت داشتند، برادر هندوشاه که سیف الدوله امیر محمود نام داشت در حدود سال ۶۷۴ حکومت کاشان را عهده دار بوده و در این سال هندوشاه به نیابت از برادر در آن سرزمین حکومت میکرد.

اشاره ای که هندوشاه راجع به حکومت خود بر کاشان به نیابت از برادر خویش در سال ۶۷۴ هـ ق می کند. نماینده آن است که هندوشاه قریب پنجاه سال قبل از تألیف تجاری السلف که به تصریح خود او در سال ۶۲۴ هـ ق انجام یافته، در این شغل کم اهمیت سری می کرده و لابد در آن تاریخ سنی که شاید از سی تجاوز نمی کرده، بیشتر نداشته است.

مطالعه تجارب السلف نشان می دهد که هندوشاه مردی با اطلاع و خوش سلیقه و منشی و صاحب ذوق شعر و استاد دیده بوده، همچنین از فنون ادب بهره بسیار داشته و بر اثر همین ذوق طبیعی و معلومات وافیه اکتسابی در عراق عجم و فارس و در دستگاه افراد خاندان جوینی و اتابکان لر در ردیف منشیان و شعرای متکلف متصنعی مثل شمس فخری اصفهانی مؤلف معیار نصرتی و شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی صاحب تاریخ معجم، بوده است.

هندوشاه مثل هم عصر دیگر خود یعنی استاد فصاحت شیخ سعدی یکی از بهترین نمونه نثر فصیح و سلیس فارسی را با استحکام تمام از خود به یادگار گذاشته و به رهنمایی ذوق سلیم و قریحه مستقیم در ورطه سخن سازی و عبارت پردازی نیفتاده است.

کتاب تجارت السلف اصلاً ترجمه مانندی است ، بنام اتابک نصره الدین احمد بن یوسف

شاه

(۶۹۵ - ۷۳۰ هـ ق.) از اتابکان لر بزرگ ، از کتاب منیه الفضلاء فی تواریخ الخلفاء والوزراء تألیف صفی الدین بن الطقطقی با تصرفات بسیاری از جانب هندوشاه در نقصان و افزایش آن کتاب که بیشتر آن از نوع افزودن مطالبی است بر مطالب کتاب ابن الطقطقی و کمتر آن از نوع حذف بعضی از مندرجات آن است. هندوشاه قسمت اوّل کتاب ابن الطقطقی را که راجع به آداب سلطانی و سیاست ملکداری است به تمامه حذف کرده، ولی در قسمت دوم که قسمت مخصوص به تاریخ خلفا و وزراء و دول معاصر ایشان است به جز حذف پاره ای مطالب جزئی دیگر چیزی از اصل کتاب الفخری را نینداخته در عوض اضافات بسیاری در کتاب خود آورده است که در الفخری اصلاً نیست. مثل سیره حضرت رسول و احوال وزاری آل بویه و سلاجقه.

به هر حال نگارنده تجارب السلف با ذوق سلیم، عباراتی سلیس و فصیح را در حکایات جذّاب و داستانهای دلپذیر به نهایت درجه مهارت و خوش سلیقگی آورده است . که علاوه بر دارا بودن فصاحت کامل کتاب ، معلومات علمی - تاریخی محقق را نیز افزایش می دهد.

واروینی. سعدالدین. ۱۳۶۷. مرزبان نامه. به تصحیح محمد قزوینی. چاپ سوم،

تهران: کتابفروشی فروغی.

مرزبان نامه کتابی است مشتمل بر حکایات و تمثیلات و افسانه های حکمت آمیز که بطرز واسلوب کلیله و دمنه از السنه وحوش و طیور و دیو و پری فراهم آورده اند. ظاهراً اصل این کتاب در اواخر قرن چهارم هجری به لهجه قدیم طبرستانی در مازندران تألیف شده و وضع آن منسوب است به اصفهید مرزبان بن رستم بن شروین پریم از ملوک طبرستان از آل باوند که سلسله معروفی است در تاریخ آن مملکت.

به تحقیق معلوم نیست که مرزبان واضع اصلی این کتاب در چه زمان وفات یافته، میوشفر از مشاهیر مستشرقین فرانسه در جلد دوم از «قطعات منتخبه پارسی» شرقی مفید در خصوص کتاب مرزبان نامه و واضع اصلی و انشای ثانوی آن نگاشته و در آنجا مرزبان واضع کتاب را پسر رستم بن سرخاب بن قارن از ملوک آل باوند در طبرستان که در سنه ۲۸۲ وفات نمود دانسته است.

یکی از فضلاء عراق موسوم به سعدالدین واروینی کتاب را از اهل زبان طبری قدیم به زبان متعارفی عراق معمول عصر خود مزین به اشعار و امثال فارسی و عربی درآورد. از شرح حال و ترجمه حیات سعدالدین واروینی هیچگونه اطلاعی به دست نداریم و از قراری که از مقدمه و خاتمه کتاب استنباط می شود وی از مخصوصان و ملازمان خواجه ابوالقاسم ریب الدین هرون بن علی بن ظفر دندان وزیر اتابک ازبک بن محمد بن ایلدگز از اتابکان آذربایجان که از سنه ۶۰۷ - ۶۶۲ ه. ق. در آذربایجان و اران سلطنت نمود، بوده و این کتاب را بنام او موشح نموده است.

فصل دوم:

مصادقات‌های همکاری
در برخی متون تاریخی
از ابتدا تا قرن پنجم هجری

مقدمه

۱- **تعاون** واژه ایست عربی که از ریشه عون بدست آمده است. تعاون بر وزن تفاعل یکی از ابواب هشتگانه ثلاثی مزید است. که در فارسی به معنای بهم کمک کردن، مددکاری کردن و یکدیگر را یاری کردن است.

۲- تعاون و مددکاری کردن در جنبه های مختلف اجتماع قابل تبیین است. زمینه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی تجلیگاههای ویژه همکاری و تعاون می باشند. جستجو و بررسی همکاری در آثار مکتوب ۵ قرن اول اسلامی موضوعی گسترده و وسیع است. برای شناخت دقیق فرهنگ همکاری در این ۵ قرن ناگزیریم کتب مختلف در بحث های گوناگون را بررسی نمائیم. این شاخه ها می توانند از کتب فقهی، کلامی و فلسفی تا کتب شعر، شیمی، فیزیک، نصایح، امثال حکم و ... را در بر گیرند. لیکن باید توجه داشت، که این پژوهش مبتنی بر کتب ادبی و تاریخی است که بعنوان منابع اولیه این دوره محسوب می شوند. ما در پژوهش خود از بسیاری منابع دیگر بخاطر سرعت در کار و حصول نتیجه قطعی از بازخوانی منابع گوناگون چشم پوشیده ایم. همچنین آسیب شناسی تعاون موضوعی است که به عدم همکاری و یا به تعبیری به نتیجه نرسیدن هدف مشترک در گروههای اجتماعی منجر می شود. این واژه به ویژه در صحنه سیاست و اقتصاد که جبهه گیریهای دوجانبه را بدنبال دارد، قابل رؤیت است.

۳- در پژوهش حاضر مضامین همکاری و تعاون که براساس ۱۴ اثر در ۱۷ مجلد در متون دست اول قرون اولیه اسلامی مورد بررسی قرار گرفتند و به ترتیب زمینه های مختلف همکاری در اندیشه و ذهنیت ایرانی جستجو شده است. همچنین از تکرار بسیاری از مطالب در سوژه نظامی - سیاسی که منجر به پیروزی و یا شکست شده است، تا حد امکان جلوگیری شده است؛ و با ذکر مختصری از همکاری در نمایان شدن پیروزی و یا ضد همکاری در نمود کردن شکست مصادیقی ارائه شده است.

تعاون اجتماعی

۴- همواره در داستانهای کهن و قدیمی از همکاری بین اعضا و پیروزی در زمینه های مختلف صحبت شده است. حتی بعنوان توصیه و سفارش به تک تک افراد جامعه این نصیحت داده شده که با تعاون داشتن می توان بر مسائل حاد پیروز شد. این قبیل داستانها با شخصیت پردازیهای ویژه در حیوانات گوناگون تجلی یافته است که در برگیرنده همکاری بین اعضا گوناگون جامعه است. پیروزی مرغان کوچک بر پیل عظیم الجثه نمونه بارزی از تعاون اجتماعی است. حکایت از این قرار بود که «چکاوکی بود که خانه اش بر سر راه پیلی قرار داشت- به ناگاه پای پیل جوجه متولد شده چکاوک را خرد کرد، همین امر موجب آزار و دلشستگی چکاوک شد. چکاوک به فکر چاره افتاد. ابتدا او برای اعتراض نزد پیل رفت. اما پیل هیچگونه اعتنایی نکرد. آنگاه چکاوک نزد گروه مرغان رفت و شکایت خود را از بیدادگری پیل بر خواند. دانای مرغان گفت: ای برادران خیزید تا دست موافقت بهم دهیم و داد این ستمدیده بستانیم. نه هم جنسان ما بودند که به در کعبه پیلان را سنگسار کردند. همه دست به آستین اتفاق برآرید و دامن مساعدت درهم بندید. اگر پیل صاحب پی است ما صاحب پریم و هرگز صاحب پی در صاحب پر نرسد. در روزی چند بار آن پیل با آن همه شوکت و عظمت و بارنامه از آن پشه ضعیف خاک بر سر می کند و از جور او فریاد نامه به پیلبانان می نویسد. برخیزید تا ترکانازی کنیم و از روی حمیت پروازی کنیم و خویشان را بر آن ظالم ستمکار زنیم و همچنانکه روشنایی چشم این بیچاره را پایمال کرده و جهان بر چشم او تاریک گردانیده، روشنایی چشم او بستانیم. (ابوالمعالی، کلیله و دمنه، ص ۳۲۵) با اتفاق چکاوکان و انتظار مناسب کشیدن آنها، چشمان پیل از روشنایی محروم شد. از اینرو جزای ظلم و ستمی را که بر چکاوک وارد آورده بود، با اتفاق و تعاون چکاوکان داد.

۵- داستان مطوقه و فوج کبوتران نمونه بارزی از داستان همیاری جمع در بحرانهای مشکل زا است. همکاری جمع بویژه در بحرانهای حاد نمایان می شود، چه در حالت عادی و سکوت تک تک اعضا جمع مشغول فعالیتها و بویژه خود هستند و اتفاق آنان در کل معین نیست، اما با بروز

مشکل صف آرایی و اتحاد و اتفاق جمع در برابر دفع مشکل وارده نمایان ترمی شود. مصداق این بحث همیاری مطوقه و یارانش است. داستان در کلیله و دمنه به این صورت آمده که «صیادی دامی مهیا کرد و بر زمین گسترد، فوجی از کبوتران فرا رسیدند و مقدم ایشان کبوتری بود که او را مطوقه می خواندند و آن کبوتران به متابعت او مباهات می نمودند. هنگامی که کبوتران دانه ها را بر روی زمین دیدند بسوی آن ها پرواز کردند. خوردن دانه ها همانا و گرفتار شدن بر دام صیاد همان. کبوتران اضطراب می کردند و هریک در خلاص خویش می کوشیدند. مطوقه گفت: یاران را جای مجادله نیست، چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهمتر از آن خویش شناسید، و حالی به صواب آن لایق تر که به طریق تعاون قوتی کنید تا دام را از جای بگیریم که رهایی ما در آنست.» (ابوالمعالی، کلیله و دمنه، ص ۱۳۷).

۶- «کبوتران فرمانبرداری نمودند و دام را به قوت یکدیگر برکنند و سرخویش گرفتند. صیاد که بدنبال کبوتران می رفت از باز داشتن آنان مأیوس گشت، ولی باز همچنان بدنبال کبوتران می دوید، مطوقه گفت: این صیاد در کارما بجذ است و تا از چشم او ناپدید نشویم دل از ما برنگیرد، طریق صواب آنست که سوی آبادانیها و درختان رویم تا نظر او از ما منقطع^۱ گردد و نومید از ما باز گردد، که در آن نزدیکی موشی است از دوستان من، او را بگویم تا این بندهای ما را ببرد. کبوتران اشمارت او را امام ساختند، و راه بتافتند. صیاد نومید شد و باز گشت. مطوقه با یاران به مسکن موش رسید. گفت: فرود آید. کبوتران جمله فرمان او را نگاهداشتند و فرود آمدند. آن موش زیرک نام بود. موش که از احوال کبوتران آگاهی یافت. برای کمک به مطوقه کوشید. مطوقه آزادی یاران را برخود مقدم شمرد. و گفت: من ریاست این کبوتران تکفل کرده ام و ایشان را از این روی بر من حقی واجب است، و چون ایشان حقوق مرا بطاعت و مناصحت^۲ بگزاردند و به معاونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم. مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون می باید، آمد و می ترسم که اگر از گشادن عقده های من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از

^۱ (منقطع: بریده)

^۲ (مناصح: بهم اندرز دادن).

یاران در بند بمانند و چون من در بند باشم. اگرچه ملال به کمال باشد، اهمال بجانب من جایز نشمری و از ضمیر بدان رخصت نیابی. بدین گونه موش تمام کیوتران را از بند آزاد کرد. نتیجه همکاری و ذکاوت موش و مطوقه موجب رهایی از صیاد و آزادی از بندشد. (ابوالمعالی، کلیله و دمنه، صص ۱۳۸-۱۴۰).

۷- نصیحت نامه ها و اندرزنامه هرچند در گرو شخصیت‌های بارزی چون پادشاهان و وزرا می باشند. اما در همان اندرزنامه ها و سفارش نامه ها مطالبی راجع به اجتماع و اجتماعات، به ویژه همکاری در جمع و جماعات دیده می شود. تأکید عمده اندرزنامه ها بر تداوم همکاری و تعاون در جمع می باشد. اصل زندگانی اجتماعی را الفت واتحاد و همیاری تمام افراد اجتماع می دانند. سعادت و راه مقصود اجتماع را در بند همکاری به تصویر کشیده اند. محمد غزالی در کیمیای سعادت اینگونه از اجتماع سعادت‌مند یاد می کند:

« بدان که دنیا منزلی است از منازل راه حق تعالی، و همگان در این منزل مسافرنند، و قافله مسافران چون مقصد سفر ایشان یکی باشد، جمله چون یکی باشند. باید که میان ایشان الفت واتحاد باشد و معاونت حق یکدیگر نگاه دارند.» (غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۳۹۰).

۸- توصیه به مشاوره کردن فرد در میان اجتماع یکی از وجوه همکاری است. مشورت کردن که در فرهنگ ایرانی از قبل از ورود اسلام وجود داشته و به معنای رایزنی است؛ نمونه ای از مشارکت فرد در بهبود کار همگانی اجتماعی است. این بهبود کار در زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی نیز قابل شهود است. چه بسیار موفقیت‌هایی که تنها در سایه مشورت کردن به مرحله ظهور رسیده اند. و چه بسا خیزش‌ها که تنها در سایه همدردی اجتماعی و یاری بخشیدن به ضعیفان در سایه مشورت کردن، پدید آمده است. این رسم نکو (منظور مشورت کردن) در دوران اسلامی نیز امتداد یافت؛ به شکلی بارزتر و شکیل تر. اعراب با مشورت نمودن آشنا بودند. داستان احداث دارالندوه توسط قصی بن کلاب یکی از اجداد پیامبر (ص) که محلی برای مشورت کردن بود، نمونه ای از توجه و آشنایی اعراب با مشورت کردن، بوده است. (طبری، تاریخنامه طبری، ج ۱، ص ۱۲) به همین دلیل دانایان گفته اند که «مشاورت کردن در

کارها از قویی زایی مرد باشد، و از تمامی عقل و پیش بینی و اینکه تدبیریک تنه چون زور یک مرده باشد و تدبیر دو تنه چون زور دو مرده و تدبیر ده تنه چون زور ده مرده باشد. و در هر حال نیروی ده مرده بیشتر و قویتر از نیروی یک مرده باشد. « (نظام الملک، سیاستنامه، ص ۱۰۹).

۹- همکاری رعیت و مردمان ستمدیده با عاملی جدید که نوید عدالت و عدل گستری را میداد، یکی دیگر از وجوه همکاری با مشوقان عدالت گستری بود. منادیان هماهنگی و عدالت برای جذب مردمان مختلف - چه بطور خصوصی و چه عمومی - طرفداری مردم را جلب می نمودند. در این خصوص مشاوران فرهنگی و سیاسی در حاشیه امور سیاسی قرار داشتند. این شق از قضیه به ویژه در ۵ قرن اول هجری نمایی جذاب دارد. زیرا تعدی حکمرانی و یا شحه ای باعث می شد که رعایا با مصلحان جدید و یا حتی خاندانهای نسب دار گذشته هماهنگی ضد حاکم مسلط پیدا نمایند. نمونه این زدوخوردها، در ۵ قرن اول هجری مشخص می شود. ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی که ازدیوانسالاران غزنوی بود. در تاریخ ماندگار خود بنام تاریخ بیهقی، نبردهای محمود غزنوی و پسرش مسعود غزنوی را به زیبایی یک نقاشی متحرک ترسیم کرده است. جریان تسلط سلاجقه بر ماوراء النهر و خراسان و همراهی مردمان با طغرل بیگ سلجوقی در ضدیت با عامل غزنویان نمونه ای از همراهی اجتماع علیه حاکمان زورپیشه است. همچنین در مورد تسلط مسعود به گرگان و متواری شدن با کالیجار حاکم گرگان و اینکه هنگام بازگشت رایت سلطانی، مردم حمایت و همراهی با کالیجار را به طرفداری از شحه و عامل مسعود ترجیح دادند، نمونه ای خواندنی در تاریخ بیهقی است. بیهقی در این مورد چنین می گوید: ... و آن مقدار ندانستند که چون حشمت رایت عالی از آن دیار دور شد با کالیجار باز آید و رعیتی درد زده و ستم رسیده با او یار شدند و عامل و شحه را ناچار به ضرورت باز باید گشت و بتمامی آب ریخته شود^۱. (بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۶۰۹).

۱۰- نیکی به رعایا و مردمان برای جلب همکاری آنان در برخوردهای نظامی و سیاسی یکی از شگردهای مهم سیاستمداران بود. بنابراین مشاوران حاکمان به ایشان توصیه اکید می نمودند، که

^۱ تمامی آب ریخته شود: یعنی تمامی متصرفات سلطان مسعود غزنوی در ناحیه گرگان از کف بیرون می رود.

از تمام وسایل و لوازم برای جلب وفاداری مردم نسبت به خود بکوشند. این جلب وفاداری چه از طریق به مظالم نشستن پادشاه، چه باعطایا و یا بخشودن مالیاتهای گوناگون صورت می گرفت. از اینرو می بینیم با قدرت گیری حاکمی برای چند مدت مالیاتهای اضافی بخشوده می شود. تا آنکه حاکم با محکم کردن جاپای خود شروع به سوء استفاده های مالی و مالیاتی می کند. نظام الملک در سیاستنامه به ملکشاه سلجوقی در نوع رفتار با اجتماع مردمان اینگونه سفارش می کند: «عمال را که عملی دهند، ایشان را وصیت باید کرد تا با خلق خدای تعالی نیکو روند و از ایشان جز مال حق نستانند و آن نیز به مداوا و مجاملت طلب کنند. و تا ایشان را دست به ارتفاعی نرسد آن مال نخواهند، که چون پیش از وقت خواهند، رعایا را رنج رسد... چنین شنیدم که اندر روزگار قباد ملک، هفت سال در جهان قحط بود و برکات از آسمان بریده گشته بود. فرمود عمال را تا غله هایی که داشتند، می فروختند و بعضی بوجه صدقه می دادند، و از بیت المال و خزانه درویشان را یاری می کردند. چنانکه در همه مملکت او در آن هفت سال یک تن از گرسنگی نمرده بود، بدان سبب که با گماشتگان عتاب کرد. (نظام الملک، سیاستنامه، ص ۲۴).

۱۱- اما مهمترین مسئله این است که در قرون اولیه اسلامی نقش جمع و اجتماع بطور کلی نادیده گرفته شده. و بیشترین فعالیتهای مؤثر به شخص پادشاه نسبت داده شده است. ظاهر این قضیه بویژه از نام گذاری کتبی از قبیل نصیحه الملوک ها و سیاستنامه ها نمایان می شود. چرا که اندیشمندان طرف صحبت خود را فعالان جامعه و صدر نشینان هرم جامعه ایرانی قرار داده اند. از اینرو گفتار در مورد وضعیت همکاری و تعاون در جمع جامعه بطور کلی نادیده گرفته شده است. بحث عمده در کتب مورد مطالعه در اجتماع همکاری لشکریان بوده است. هر چند اشاره های مختصری نسبت به وضعیت اجتماع شده است. این اشاره نیز به ویژه در راه تسلط حکمرانی بر حکمران دیگر و همکاری مردم با حاکمی بوده که امکان عدالت پروری گسترده ای از او انتظار می رفت. (گردیزی، تاریخ گردیزی، ص ۳۵).

۱۲- یکی از مهمترین حقوق اجتماعی یاد شده در متون اخلاقی بویژه حق همسایه را نگهداری کردن است. این حق که بعنوان درس اخلاقی برای اکثر مردم توصیه شده. نمونه ای از همکاری

مثبت در کل اجتماع است. این جانب حق را نگه داشتن برای همه افراد جامعه لازم الطاعه شناخته شده است. غزالی در کیمیای سعادت، یکی از وجوه رسیدن به سعادت ابدی را جانب دوست و همسایه خوب را حفظ کردن، می داند. از اینرو مطالبی محکم برای حفظ دوستان و همچنین معیارهای اساسی برای انتخاب دوستی چون برادر ارائه میدهد «بدان که عقد برادری و محبت چون بسته شد، همچون عقد نکاح است که وی را حقوق است. رسول (ص) می گوید: مثل دو برادر چون دو دوست است که یکدیگر را می شویند، و از ده مورد شرایط دوستی آنست که در حق دوست و یار خود هر آنچه که می داند نثار کند و از مال و در همه نیازهایشان کمکشان کنند. و سردار یکدیگر باشند و عیوب یکدیگر را بپوشانند و نسبت به هم اظهار دوستی نمایند. در علم و دین همدیگر را آگاه سازد، از تقصیر یکدیگر بگذرند. همدیگر را در دعایاری نمایند. نسبت به هم وفادار باشند. حتی پس از مرگ یکی از دوستانشان تکلف را از یکدیگر بردارند. و دیگر آنکه از دوستان هیچ چشم داشتی، نداشته باشند و خود را از همه آنان کوچکتر به حساب آورد، در امور معنوی.» (غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۴۰۱-۴۱۳) و در مورد رعایت حق همسایه آمده که: «اگر از تویاری خواهد یاری دهی، و اگر وام خواهد وامش دهی، و اگر درویش باشد مدد کنی، و اگر بیمار باشد عیادت کنی، و اگر بمیرد از پس جنازه وی فراشوی، و اگر شادی رسدش تهنیت کنی، و اگر اندوهی رسدش تعزیت کنی...» (غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۴۲۸).

تعاون در زمینه اقتصاد و معیشت

۱۳- موضوع اقتصاد و دادوستد اگرچه در کتب مورد مطالعه بحث نادر و کمیاب بوده، اما به هرنحو شاهد گزارشها و مباحث کاملی از گفتارهای اقتصادی هستیم؛ که ناگزیر ما را در بحث تعاون اقتصادی وارد می کند. برای نمونه پادشاهان هر سلسله با تفاوتهای خاص سرزمینهای متصرفی را به اقطاع به سردارانی تحویل داده، و در ازای آن در مواقع صلح خراج ارضی مناسب دریافت نموده، و در مواقع جنگ سرباز و مواد مصرفی سپاهیان خود را از آن سرزمینها تهیه می

کردند. از اینرو در کتب تاریخی ۵ قرن اول هجری بویژه با کم رنگ شدن عنصر اجتماعی دهقان ایرانی، اقطاع دهی یکی از مهمترین بحثهای اقتصادی - سیاسی بوده است.^۱ آن لمبتن^۲ نام محققى است که در بحث مالک و زارع، بطور اصولی به بحث زمین در محیط اقتصادی ایران پرداخته است. نظام اقطاع که بر مبنای همکاری متقابل میان اقطاع دهنده و اقطاع گیرنده استوار شده بود به اقطاع دهندگان مسئولیتهایی را می داد و برای اقطاع گیرندگان وظایف دیگری را قائل می شد. این نهاد (اقطاع) اگرچه به ظاهر بسیار ساده می نمود، اما در ماهیت خود تعیین کننده بسیاری از همکاریهای سیاسی آینده نیز بود. بطور نمونه همکاری اقطاع گیرندگان با اقطاع دهندگان در موارد ناخوشایند سیاسی مثل بروز جنگها و شورشهای درون درباری که به نفع اقطاع دهنده بود و غیره، رخ می داد. لیکن این همکاری اقتصادی بخاطر تغییرات تند و سریع اقطاع گیرندگان از منصب خویش، باعث می شد که نظام کشاورزی توسعه ای لرزان و شبه بیمارگونه داشته باشد. چرا که هیچ یک از این عناصر اقطاع گیرنده در جهت تعیین خط مشی های نظام کشاورزی نبودند. بلکه بیشتر به فکر آن بودند که در مدت زمان واگذاری منصب به ایشان منافع شخصی خود را تأمین نمایند. و همین امر موجب می شد که فشار و اجحاف بیش از اندازه ای به دهقانان و کشاورزان وارد شود. بنابراین همکاری در این بعد اگرچه در اکثر موارد از جهت سیاسی سودمند بود. لیکن در بعد اقتصادی نمی توانست مثمر ثمر باشد. این امر بویژه هنگامی که مسئله اقطاع دهی حالت زودگذری داشت، و به عناصر غیرمسئول و نظامی صرف، داده می شد، حالت وخیم تری در دراز پیدا می کرد.

۱۴- نظام الملک در مورد نوع رفتار مقطعان با رعایا اینگونه تذکر می دهد. «مقطعان که اقطاع دارند، باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن نیست که مال حق که بدیشان حواله کرده اند از ایشان بستانند و بروجهی نیکو، و چون آن بستند، آن رعایا به تن و مال وزن و فرزند و ضیاع^۱ و اسباب از ایشان ایمن باشند و مقطعان را برایشان سیلی^۲ نبود. (نظام الملک، سیاستنامه، ص ۳۶).

^۱ ضیاع: جمع ضیعه بمعنای زمین زراعتی، زمین حاصلخیز.

^۲ سیلی: طریق، راه.

بدین گونه مشخص می شود که رفتار مقطعان^۱ بایستی به گونه ای بوده باشد که همکاری عمومی مردم را جلب کرده ، و این جلب همکاری توأم با وفاداری کامل از سوی رعایا باشد. از اینرو در زمانی که حکومت مرکزی قوی و مقتدر بود ، از دست یابی قدرت توسط مقطعان جلوگیری می کرد. اما به هنگام ضعف حکومت مرکزی مقطعان برای کسب اقتدار در منطقه مورد نفوذشان از هر وسیله ای سود می بردند. و حتی خود مقطعان گاهی در برابر حکومت می ایستادند. قدرت گیری اتابکان در اواخر حکومت سلاجقه بزرگ نمونه ای از به اقطاع گزاردن زمینهای متصرفی توسط سلجوقیان است.

۱۵- نوع همکاری حاکمان با مردم در شاخص محصولات کشاورزی و پرداخت انواع مالیاتها و بازپرداختهای حکومتی مؤثر بود. نوع رفتار مالکان و حاکمان با مردم کشاورز، با توجه به اینکه کشاورزی یکی از پایه های اصلی اقتصادی در دوران مورد بحث بوده ، باعث بازدهی خاصی از نظر محصولات کشاورزی و غیره می شد. تعادل در وضعیت مناسب محصولات کشاورزی و غیر آن موجبی برای پرداخت خراج ارضی و حتی خراج سالیانه بود. البته انواع مالیاتها از مردم گرفته می شد که در هر دوره مشخصات ویژه خود را داشت. برای نمونه در کتاب سنی المملوک الارض و الانبیا از نوع مالیات در زمان کیقباد کیانی یاد شده ، که در اینجا یادآوری می کنیم: «مردم به آباد کردن زمینها می پرداختند ، و او از غلات عشر ۲» آنها را می گرفت و آن را هزینه لشکر و استوار کردن مرزها و دفع دشمنان می کرد.» (حمزه اصفهانی ، سنی المملوک والارض ، ص ۳۵) از اینرو مشخص می شود که بعضی هزینه های دریافتی از مردم صرف امور نظامی و تدافعی در برابر دشمنان داخلی و خارجی می شد. مصداق آسیب رساندن به همکاری بین مالکان و کشاورزان بدین صورت نمود داشت ، که مالکان نوع محصول کشاورزی را براساس برنامه های تمشیتی خود استوار می کردند. بدین صورت که در این نوع روابط حقوق

(^۱) مقطعان: کسانی که به هر نوع وابستگی زمین و یا ناحیه ای را در اختیار او قرار می دادند ، تا از آن به نفع حکومت بهره برداری اقتصادی کند.

(^۲) عشر: یک دهم

مقابل مالک و رعیت معنی نداشت، بلکه فرمان و اجرای حاکم مسلط بود. برای نمونه: حجاج بن یوسف ثقفی حاکم عراق برای آنکه کشاورزان سواد عراق را ناچار به کاشتن محصولات خاصی کنند، به زور متوسل می شد.

۱۶- بحث معیشت و رفاه آدمی در بیشتر کتب اخلاقی گنجانده شده، و سلسله مراتب نیازمندان اقتصادی برآورد شده است: «ای فرزندان، اهل دنیا جو سه رتبتند و بدان نرسند مگر به چهار خصلت، اما آن سه که طالبند فراخی معیشت و رفعت منزلت و رسیدن به ثواب آخرت و آن چهار که بوسیلت آن بدین اغراض توانند رسید، کسب حال است از وجهی پسندیده و حسن قیام در نگاهداشت آن و انفاق در آنچه به صلاح معیشت و رضای اهل و توشه آخرت پیوند و صیانت ۱ نفس از حوادث آفات آنقدر که در امکان آید. و هر که از این چهار خصلت یکی را مهمل ۲ گذارد، - روزگار حجاب مناقشت ۳ پیش مرادهای او بدارد. برای آنکه هر که از کسب و حرفت اعراض نماید، ۴ نه اسباب معیشت خویش تواند ساخت. - و نه دیگران را در تعهد تواند داشت و اگر حال بدست آرد و در تمیره آن غفلت ورزد، زود درویش شود. (ابوالمعالی، کیلیه و دمنه، ص ۵۳) همچنین ضرورت نیز آدمیان به امر دادوستد و نیاز به ارتباط به مناطق دیگر و اجتماعات گوناگون موجد پیدایش روابط اقتصادی معیشتی گردیده، از اینرو در کتب نیز که سعادت حقیقی انسان را مورد بررسی قرار داده اند، به مسئله دادوستد و همکاری بین مشاغل اشاره شده است. چنانکه در کیمیای سعادت نگاشته شده: «اصل دنیا سه چیز است، طعام و لباس و مسکن. اصل صناعتها که ضرورت آدمی است نیز سه چیز است: برزیگری، جولاهی ۶ و بنایی. لکن این هر یکی را فروع اند. که بعضی ساز آن می کنند، چون حلاج و

۱) صیانت: حفظ کردن، نگاهداری

۲) مهمل: بیهوده

۳) مناقشت: جدال، مباحثه.

۴) اعراض نماید: دوری کردن

۵) تمیر: زیاد کردن مال

۶) جولاه: نساج

ریسندهٔ ریسمان که ساز جولاه می کند، و بعضی آن را تمام می کنند چون درزی^۱ که کار جولاه تمام می کند. و این همه را به آنها حاجت افتاد از چوب و آهن و پوست و غیر آن، پس آهنگر و درودگر و خزاز پیدا آمد و چون این همه پیدا آمد، ایشان را به معاونت یکدیگر حاجت بود. که هر کس همه کار خویش نمی توانست کردن. « (غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۷۴)

۱۷- نظرگاه غزالی به این امر توجه دارد که: دادوستد را در محیط همگانی جامعه برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی باید بکار برد. او برای بهبودی امور اقتصادی - معیشتی توصیه های چندی به مشتاقان سعادت دنیوی و اخروی کرده است. از اینرو می نویسد: « آنچه باعث رنج عام می شود، احتکار است و روایتی از رسول نقل کرده، که هر کس چهل روز طعام نگاه دارد تا گران شود و آنگاه همه به صدقه دهد هنوز کفارت آن نباشد. بدان که سبب تحریم این ضرر خلق است که قوت و قوام آدمی است. » (غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۳۴۶ - ۳۴۷).

۱۸- غزالی در آسیب شناسی تعاون اقتصادی بین جوامع انسانی غش در معامله^۲ را به شدت نفی کرده، و آشکار کردن تمام عیوب و صفات جنس فروشی را در معامله مطرح می کند. در راستای تعاون اقتصادی نیز اینگونه می گوید: « همه عالم در این جهان در سفرند و مسافران را باید که دست یکی دارند تا یکدیگر را یاور باشند، وی نیز نیت کند که من به بازار شوم تا شغلی کنم که مسلمانان را از آن راحتی باشد. چنانکه مسلمانان دیگر شغل من همی کنند و نشان درستی این نیت آن بود که به کاری مشغول شود که خلق بدان محتاج باشند، که اگر آن حاجت نیست، ناکردن این بهتر است. » (غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۳۶۰) عنصرالمعالی نیز در سفارش به گیلانشاه در همیاری اقتصادی با مردم می گوید که: « از چیز مردمان طمع مدار، که تا بهترین همه مردمان باشی و چیز خویش را از آن خویش دان و چیز دیگران از آن دیگران ... (عنصرالمعالی، قابوسنامه، ص ۱۰۷).

^۱ درزی: خیاط

^۲ غش: چیزی کم بها که با چیز گرانبها مخلوط کنند مانند فلز کم بها که با زر یا سیم ترکیب نمایند.

۱۹- اگرچه مصادیق یافت شده در زمینه اقتصادی در کتب مورد مطالعه نادر بود، اما همین اندک، اطلاعات زیادی در باره طرز تفکر عنصر ایرانی - اسلامی در اختیار محقق قرار می دهد. از آنجائیکه بحث در مورد تعاون و همکاری بوده و زمینه اقتصادی نیز مجموعه ای از روابط دوگانه یا چندگانه با هدف مشترک یعنی سود دهی بیشتر است. از اینرو بحث همکاری و ضد همکاری در این مجموعه فراوان است. مسئله سود بیشتر از مابقی در این مجموعه ضد همکاریهای فراوانی را بدنبال دارد، که به تعدادی از مصادیق یافت شده چه در بحث تعاون و چه آسیب شناسی تعاون اشاره نمودیم. بهر نحو هدف در این مبحث بررسی مصادیق همکاری در زمینه اقتصادی بود. مسئله ای که با مطالعه کتب غنی تر و گسترش تحقیق در قرون اولیه اسلامی قابل تعریض است.

تعاون در صحنه سیاست و کشورداری

۲۰- دنیای سیاست مشحون از همکاریها و ضد تکروریهها است. هدف کسب قدرت بهر طریق ممکن موضوعی است که در جهان سیاست حاکم است. از اینرو افراد برای دستیابی به قدرت با همدیگر یار شده و در نبردها و جنگهای منطقه ای و فرامنطقه ای با دشمنان خود به نبرد می پردازند، تا شاهد پیروزی را در آغوش بکشند. این پیروزیها پس از مدتی با مرگ سرسلسله بواسطه آنکه جانشینانشان قدرت و توانایی نگهداری موقعیت اولیه را ندارند، بتدریج دچار ضعف و فتنه های مختلف می شوند. درون شورشهای داخلی همکاریهای گذشته به ضد همکاریهای جاری مشحون می شود. مردم سرزمینها به واسطه عدم امنیت جاری در محل زندگانی و کار خود به گروههای از راه رسیده که نوید همیاری با طبقات مختلف جامعه و آزادی را می دهند، هم نوا می شدند. سراسر تاریخ ایران از نویدهای همکاری در زمینه های سیاسی لبریز است. کتب مورد مطالعه مجموعه ای از همکاریهای سیاسی بود، که گروهی برای ضدیت با متخاصم خود با دشمن خود همکاری کرده، تا بتوانند به پیروزی برسند. از اینرو باتوجه به نوع مصادیق یافت شده از هر موضوع نمونه ای ذکر می کنیم.

۲۱- ابومسلم خراسانی نام شخصیتی است که برای به ثمر رسیدن قدرت عباسیان تلاش گسترده ای از خود نشان داد. بطوریکه نام او بین واقعیت و افسانه در سده های بعدی سرگردان شد. به هرنحو آنچه در زمینه همکاری و تعاون در تحقیق جاری اهمیت دارد، موضوع آن است که ابومسلم با همراه کردن قبایل متخاصم با امویان و مردمان محلی توانست بر حاکم و فرمانروای اموی خراسان یعنی نصر بن سیار پیروز شود. به دنبال پیروزی طرفداران عباسیان بر خراسان بتدریج تا سال ۱۳۲ هـ ق تمام امپراطوری اسلامی اموی به خلافت عباسی منتقل شد. این انتقال بجز در سایه همیاری و تعاون عمومی نخبگان سیاسی و دیگر شرایط اجتماعی و سیاسی امکان پذیر نبود. ابومسلم خراسانی از جمله نخبگان سیاسی است که توانسته با لطایف الحیل افکار متخاصم با امویان را یکجا جمع کرده و به نفع عباسیان وارد میدان کند. هرچند از نظر اعتقادی بسیاری از گروههای شرکت کننده در فوج ابومسلمی یکسان نبودند. چه بسا از خوارج و مالی و حتی اعراب در بین فوج خراسان قرار داشتند.

۲۲- طبری در تاریخنامه خود از اوضاع مخدوش سیاسی خراسان و نحوه آشکار شدن بیعت عباسیان و همکاری داعیان عباسی برای جلب همکاری گروههای متخاصم در ضدیت با امویان بدینگونه سخن می گوید:

اول دعوت به سال صد و سیزده بود . و آن سال که ابومسلم دعوت ظاهر کرد. سال صد و بیست و نه بود . شانزده سال این دعوت پنهان بود. و اول به وقت هشام بود. و آخر که ظاهر شد ، به روزگار مروان بود. و اندر سال صد و بیست بود ، که محمدالامام به بکیر بن ماهان نامه کرد که به خراسان شو به دعوت او. و او به خراسان آمد و مردی را که بوسلمه خلل گفتندی داعی کرد. و بکیر سلیمان ابن کثیر را به خراسان نقیب و مهتر کرد. و اندر سال صد و بیست و چهار بود. محمدالامام بود. و او را پنج پسر بماند. مهتر ابراهیم بود، و دیگر عبدالله ابوالعباس السفاح، و سدیگر عبدالله ابوجعفر المنصور و چهارم عباس ، و پنجم یحیی. پس محمدالامام مرا بر ابراهیم را مهتر پسرش خلیفت کرد به امامت. و ابراهیم از پس پدر همه داعیان را نامه کرد به امامت خویش و فرمود که

همچنان دعوت همی کنید تا وقت بیرون آمدن بود. و به سال صدویست و هفت بگیر به خراسان ببرد. سلیمان آن سال سوی ابراهیم الامام شد، با بیست هزار دینار مال خراسان و دویست هزار درم. و ابراهیم را آگاه کرد که بگیر بمیرد، و او را می خواست به خراسان ابراهیم نامه کرد به بوسلمه به عراق، و امامت خراسان نیز بدو داد. و بوسلمه سلیمان را بر دعوت خراسان خلیفت کرد. و سلیمان به مرو باز آمد. و خراسان پر خوارج بود و فتنه ها بسیار شده بود. نامه کرد به بوسلمه که به ابراهیم نامه کن که وقت بیرون آمدن بود تا کسی فرستد آنجا که حرب را بشاید، هم از اهل بیت خویش تا دعوت ظاهر کند. (طبری، تاریخنامه طبری، ج ۲، صص ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸).

۲۳- بدین گونه با تلاش پی گیر داعیان و راهنمائیهایی که از امامان مستور عباسی می شد، و همکاری این دو جناح یعنی فرماندهان و مجریان، عباسیان موفق گردیدند که بر امویان مسلط شده و خلافت ۵۰۰ ساله عباسی به ظهور رسید. آنچه در زمینه همکاری سیاسی عباسیان اهمیت دارد، آنست که داعیان عباسی برای جلب همکاری طبقات مختلف جامعه اسلامی از ترفندهای گوناگون استفاده می کردند. همین جلب همکاری با طرح شعار خلافت برای الرضامن آل محمد طبقات گوناگون را بسوی داعیان جلب کرد. هر چند پس از به خلافت رسیدن سفاح اولین خلیفه عباسی، بسیاری از گروهها که آرزوهای خود را بر باد رفته، یافته بودند، دست به مخالفت با عباسیان زدند. ولی تمام کوششهای مخالف علیه عباسیان به ثمر نرسید؛ و تمامی شورشها به نوعی با همکاری سرداران شجاع عباسی در نطفه خفه شد.

۲۴- جریان مخالفت های اصولی با عباسیان به ویژه پس از آنکه منصور خلیفه دوم عباسی، ابومسلم را از سر راه پیشرفت سیاسی خود برداشت، در مسیر تازه ای افتاد. چرا که با اسطوره شدن شخصیت ابومسلم فرقه های مختلف به خون خواهی ابومسلم قیام های متعددی را علیه خلافت عباسیان سازمان دهی می کردند. (طبری، تاریخنامه طبری، ج ۲، صص ۱۱۰۳ - ۱۱۰۵) بهر نحو جریانهای سیاسی پس از مرگ ابومسلم با یک هدف ظاهری که همان انتقام از کشتندگان او بود، پی ریزی می شد. اما خلافت عباسی با همکاری وزیران مقتدری چون آل برمک و آل

سهل و دیگران توانست بر مشکلات عدیده فائق آید. این نکته یادآور اندیشه های اهل مدینه فاضله در مورد غالب و مغلوب بوده ، بدینگونه : «پس آن موجودی که نسبت به دیگران قاهرتر و غالب تر بود از لحاظ خلقت و وجود کاملتر و تمامتر بود ، و همواره موجود غالب یا بعضی از آن موجودات دیگر را باطل کرده ، از بین می برد ؛ و یا اینکه بعضی را در استخدام و برده خود قرار می دهد.» (فارابی ، اندیشه های اهل مدینه فاضله ، صص ۳۱۹ - ۳۲۰)

۲۵- تاریخ ایران به ویژه در ۵ قرن اول دوره اسلامی از برآمدنها و فرو افتادنها سیاسی مشحون است. دوران تسلط حکومت های متقارن که شامل آل بویه ، غزنویان ، سامانیان ، آل زیاد ، زیدیان ، طاهریان و صفاریان می بوده ، از همکاری گروهی علیه گروه دیگر لبریز بود. همکاری بغیر از مشارکت حاکمان شامل مشارکت مردم و رعایا نیز می بود. چرا که هنگامی که مردم امنیت و آرامش اجتماعی و اقتصادی خود را در معرض خطر می دیدند ، با حاکمان از راه رسیده یار شده ، و نورسیدگان قدرت را که وعده های امنیت اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی می داد ، با آغوش باز می پذیرفتند.

۲۶- تاریخ سیستان تاریخ گویایی از نواحی شرقی ایران در قرون اولیه اسلامی است. یعقوب لیث صفاری از قدرتمندانی است ، که برخاسته از توده مردم بود . در واقع رویگرازه ای که برای بازگشت امنیت به سیستان دست به اقدامات مسلحانه زد . بخت با او یار شد و توانست مزاحمت هایی برای سامانیان و خلفای عباسی ایجاد کند . همچنین مناطق مرکزی و غربی ایران را در محدوده زمانی کوتاهی تحت تسلط خود درآورد . بهر حال یعقوب لیث صفاری برای پیشبرد اهداف خود ناچار بود که مشارکت مردم را برای ازدیاد قدرت نظامی خود جلب کند . از اینرو بنا بر آنچه در تاریخ سیستان آمده برای جلب همکاری مردم اینچنین کرد : «مهران مردم را خلعت داد و نیکویی گفت : که از شما هر که سرهنگ است ، امیر کنم . هر که یک سوار است ، سرهنگ کنم ، و هر چه پیاده است ، شما را سوار کنم . و هر چه پس از آن هنر بینم جاه و قدر افزایش ، پس آن مردم با او آرام گرفتند .» (بی نام ، تاریخ سیستان ، ص ۲۰۵).

۲۷- یعقوب لیث همچنین برای پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی خود خوارج را نیز به میان

لکشریانش دعوت می کرد. درباره استخدام عبدالرحیم خارجی به سردستگی گروهی از خوارج سپاهش در تاریخ سیستان آمده که یعقوب لیث به عبدالرحیم چنین گفت: «بیشتر سپاه من و بزرگان همه خوارجند. و شما اندرین میانه بیگانه نیستند.» (بی نام، تاریخ سیستان، ص ۲۱۸) از این رو یعقوب لیث توانست با همکاری سرداران و سرهنگان لایق خود بر صالح بن نصر و زنبیل، حاکم مروئی سیستان مسلط شود.

۲۸- پس از مرگ یعقوب لیث بین برادرانش اختلاف نظر افتاد، و تنها عمرولیث توانست برای مدتی اندک قدرت سیاسی خود را در سطح امپراطوری اسلامی مطرح کند. قدرت فزاینده سامانیان و همکاری خلفا با سامانیان موجبی برای به انزوا کشیده شدن صفاریان بود. پس از کمرنگ شدن قدرت سیاسی، صفاریان به عنوان حاکمان محلی شناخته می شدند. درگیریهای محلی بین خاندان صفاری امنیت و آرامش را در سیستان تهدید می کرد. به طوریکه علی بن لیث برادر عمرو لیث همکاری با دشمن برادر خود یعنی احمد بن عبدالله خجستانی را قبول نمود. به نحوی که در محاصره نیشابور علی بن لیث با احمد بن عبدالله خجستانی ضد عمرولیث هم نوا شد. در تاریخ سیستان این همکاری سیاسی اینگونه آمده «علی بن لیث برادر عمرو اندر نهران سوی خجستانی کس فرستاد که من یار توأم و با برادر خلاف کرد.» (بی نام، تاریخ سیستان، ص ۲۳۷) خلفای عباسی با همکاری سامانیان زمینه اضمحلال صفاریان را مهیا کردند. با ناهمگونی در سیاست منطقه ای سیستان شرایط برای تسلط ترکان بر آن ناحیه مهیا گردید. از طرفی مردم نیز همانگونه که قبلاً اشاره نمودیم. طالب امنیت و آرامش اجتماعی و سیاسی بودند. در مورد عدم همکاری مردم با جانشینان بعدی یعقوب لیث آمده که: «هنگامی که محمد بن علی بن لیث از سیستان گریخت و به کرمان آمده، در آنجا دست به نهب و غارت بسیار زد و حتی به بست نیز که آمد از مردم مال بسیار گرفت. به طوریکه مردم آرزو می کردند، که دست محمد بن علی لیث از سر آنها کوتاه شود. تا آنکه سپاه احمد بن اسماعیل سلطانی که به سمت هرات رفته بود شرح ظلم و ستم های محمد بن علی بن لیث را شنیده به سمت بست آمده. مردمان شادمان شده

به آمدن سپاه سامانی و محمد بن علی لیث به اسارت سپاه احمد بن اسمعیل در آمد.» (بی نام، تاریخ سیستان، صص ۲۹۱ - ۲۹۴).

همکاران سلاطین

۲۹ - سلاطین برای بهتر حکومت کردن ناچار بودند، که همکاران مختلفی را در کادر اجرایی خود داشته باشند. وزرا یکی از اهرمهای اجرایی در دست سلاطین بودند، هر چند تصمیم گیرنده نهایی شخص سلطان بود. اهمیت وزرا به گونه ای بود که در کلیه امور سیاسی و نظامی دخالت داشتند. در کتب ادبی فارسی نیز به اهمیت مشورت و رای زنی با دانایان تأکید شده است. بدینگونه که: «آورده اند زاغی در کوهی بر بالای درختی خانه داشت. در حوالی آن، سوراخ ماری بود. هرگاه زاغ بچه کردی، مار بخوردی، زاغ به وجه موعظت نزدیک مار آمد و گفت: ای برادر در رموز متقدمان و امثال حکیمان نخوانده که من سل سیف البغی قتل ۱.» (ابوالمعالی، کلیله و دمنه، ص ۷۳)

هر که تیغ ستم کشد بیرون فلکش هم بدان ریزد خون

۳۰ - البته موعظت او مفید نیامد چون از حد بگذشت و زاغ در ماند. شکایت بر شغال برد که دوست او بود. گفت: می اندیشم که خود را از بلای این ظالم جان شکل باز رهانم. شغال پرسید: که به چه طریق قدیم در این مهم خواهی نهاد. گفت: می اندیشم که چون مار خفته باشد چشم جهان بین او را برکنم تا در مستقبل نوردیده و میوه^۲ دل ۲ من از قصد او ایمن گردد. شغال گفت: این تدبیر بابت خردمندان نیست. چه خردمند قصد دشمن به وجهی کند، که در آن خطر جان نباشد. لکن من ترا به وجهی نمایم که اگر بر آن کار کنی سبب بقا تو و موجب هلاک مار باشد. زاغ گفت: از اشارات دوستان نتوان گذشت ۳. و رای خردمندان را خلاف نتوان کرد. شغال گفت: صواب آن است که در اوج هوا پرواز کنی و بر بامها و صحراها

(۱) هر که شمشیر ستم بیرون کشد به همان کشته گردد.

(۲) میوه دل: منظور بچه

(۳) از اشارات دوستان نتوان گذشت: از کمک و توجه و یاری دوستان نمی توان صرف نظر کرد.

چشم اندازی تا نظر بر پیرایه^۱ گشاده افکنی که ربودن آن میسر شود؛ فرودآیی و آنرا برداری و هموار بروی. چنانکه از چشم مردمان غائب نگردی. چون به نزدیک ماررسی بروی اندازی تا مردم که به طلب آمده باشند، نخست ترا باز رهانند. پس به پیرایه پردازند. زاغ روی به آبادانی نهاد. زنی را دید که پیرایه برگوشه بام نهاده بود. و به طهارت مشغول گشته، زاغ پیرایه را در ربود، و بدان ترتیب که شغال فرموده بود بر ما رانداخت. مردمان که در پی زاغ بودند، در حال سرما را بکوفتند. و زاغ باز رست^۲. (ابوالمعالی. کلیله و دمنه، ص ۱۷۶) از این رو با همفکری شغال، زاغ ناتوان توانست بر دشمنی که خود به تنهایی قادر به نابود کردن آن نبود، پیروز شود.

۳۱ - حسنگ وزیر، احمد حسن میمندی، عمیدالملک کندی و نظام الملک نمونه های بارزی از وزرایی هستند، که در دستگاه حکام منشأ اثر بوده اند. مصداق رهنمایهای وزیران را می توان در دستگاه محمود غزنوی یافت. روزی محمود غزنوی به وزیر خود احمد حسن میمندی گفت: «می ترسم که مردمان مرا دوست ندارند، از آنچه روی من نه نیکوست، و مردمان به عادت، پادشاه نیکو روی را دوست دارند. احمد حسن گفت: «ای خداوند، یک کاربکن تا مردم تو را از زن و فرزند و جان خویش دوستر دارند. و به فرمان تو در آب و آتش روند. گفت: چه کنم؟ گفت: زر را دشمن گیر تا مردمان ترا دوست گیرند. محمود را خوش آمد و گفت: هزار معنی و فایده در زیر این سخن است. پس محمود دست به عطا دادن و خیرات کردن بر گشاد و جهانیان او را دوست گرفتند و ثناگوی وی شدند. و کارهای نیکو و فتحهای بزرگ بر دست او برآمد، و به سومنات شد و منات را بشکست و بیاورد. و به سمرقند شد، و به عراق آمد. پس روزی احمد حسن را گفت: تا من دست از زر برداشتم هر دو جهان مرا به دست آمد، و چون دینار را خوار گرفتم عزیز دو جهان گشتم». (نظام الملک، سیاستنامه، ص ۵۶).

(^۱) پیرایه: زیور، زینت.

(^۲) رست: نجات یافت.

۳۲- همواره وزاری دانا موجبی برای نشان دادن عظمت امپراطوری بوده اند. پادشاهان بزرگ

نام و یادگار عظمت خود را از جهاتی مدیون وزاری اندیشمند خود می دانند. این اندیشه از آنجا ناشی می شود، که مشورت و همکاری باندیشمندان را در جای جای فرهنگ ایرانی - اسلامی شاهد هستیم. همانگونه که مرتب تکرار شده که: «مشاورت کردن در کارها از قوی رایی مرد باشد. و از تمامی عقل و پیش بینی ... دانایان گفته اند که تدبیر یک تنه چون زور یک مرده باشد و تدبیر دوتنه چون زور دو مرده و تدبیر ده تنه چون زور ده مرده باشد. در هر حال نیروی ده مرده بیشتر و قویتر از نیروی یک مرده است» (نظام الملک، سیاستنامه، ص ۱۰۹).

۳۳- همان گونه که وزرای دانا موجبی برای پیروزیها بودند. بروز اختلاف نیز بین شاه و وزیر به عللی راه را برای شکست حاکم در مواجهه با رقیبی سرسخت هموار می کرد. از اینرو گفته اند که: «اسکندر که دارا را بکشت. سبب آن بود که وزیر دارا، در سر سرو دل با اسکندریکی کرد. چون دارا کشته شد. اسکندر گفت: غفلت امیر و خیانت وزیر پادشاهی بیرد. (نظام الملک، سیاستنامه، ص ۳۴) از این رو غفلت از عملکرد صحیح وزیر و ارتباط ناصحیح بین شاه و وزیر موجبی برای شکست سیاسی و نظامی خواهد شد. به خاطر همین گفته اند: هر که از لیثم بی اصل و خسیس بی عقل مردمی چشم دارد و در دفع حوادث بدو استعانت کند. همچنان باشد که آن اعرابی گفته است مثلث استعان بذقنه گرانباری که از چانه خویش کمک می جوید. کنایه از شتر است که در وقت سنگینی بار چون از برخاستن عاجز است، بیهوده چانه اش را بر زمین میفشارد.» (ابوالمعالی، کلیله و دمنه، صص ۲۹۶ - ۲۹۷).

۳۴- ارتباط سلاطین با علمای اندیشمند نیز جایگاه عمده ای دارد. عده ای از اندیشمندان بطور خصوصی در درگاه سلطانی قرار داشتند. و از کتابهای کتابخانه های حکام سود می بردند. نمونه بارز این امر خدمت بوعلی سینا در دستگاه نوح سامانی است، که به عنوان پزشک مخصوص حاکم در دربار سامانی حضور بهم رسانید. شعرا نیز به تناسب در دستگاه حکام حضور داشتند. امیر معزی شاعر درباری ملشکاه سلجوقی و سنجر سلجوقی نمونه بارزی از این دسته از شعرا هستند. اگرچه هدف اینگونه شعرا تعریف و توصیف بی اندازه حاکمان تحت

قیمومیشان شان بوده است. اما از خلال همان گفتار نظم یافته می توان تاریخ مدونی از همان دوره را دریافت. نمونه اینگونه شعرا در دربار سلاطین زیاد است. تنظیم کردن فهرست کاملی از شعرای هماهنگ با حکام احتیاج به وقت و تحقیق عمیق دارد، که از حوصله بحث ما خارج است.

۳۵- یکی از ویژگیهای حکام به ویژه در دوران حکومت خلفای بنی عباس به بعد آن بوده که حکام برای آنکه درجه معرفت شناسی خود را در علوم منقول و غیرمنقول به اثبات برسانند، مجالسی از علما تشکیل داده و در آن مجالس علما به بحث و مناظره می پرداخته اند. در مورد اکثر حکام دانش دوست، مسئله جلسه بحث و مناظره علما در مورد مسائل دینی رایج بوده. هدف حکام از نظر سیاسی آن بوده که با جلب نظر همکاری ظاهری علما، علم دوستی خود را به دیگران نشان دهند. اما در این بین حکامی نیز بودند که به صورت حقیقی از علما برای تشکیل مجالس علم دعوت می کردند. تاریخ سیستان در مورد امیر خلف ابوالاحمد بن محمد خلف حاکم سیستان مطالبی از علم دوستی او نشان می دهد. بدین صورت که: «او مجلس علم نهاد و علما را نزدیک کرد و سفها را خوار کرد. مجلس سماع نهاد. و علم دانست از هر نوعی، اما علم حدیث و مجلس مناظره نهاد. هر شب، علما جهان نزدیک او آمدند. چون خطیب فوشنج و بدیع الزمان و فقها و علما بغداد و عراقین». (بی نام، تاریخ سیستان، ص ۳۴۲) در واقع مجلس علم نهادن شاهی بر حضور تحمل و مشورت با علما سعادت ظاهری شاه و مملکتش بود. این نکته اخلاقی یادآور این مسئله بود که: «پادشاه چون کار به اشارت عقل کند و شهوت و غضب را زیر دست و به فرمان عقل دارد و عقل را مسخر ایشان گرداند. کار مملکت راست بوده، و راه سعادت و رسیدن به حضرت الوهیت بروی بریده نشود. و اگر عقل را اسیر شهوت و غضب گرداند. مملکت ویران شود و پادشاه بدبخت گردد و هلاک شود. پس به ضرورت، متابعت شریعت و ملازمت حدود احکام، ضرورت راه سعادت است و معنی بندگی آن بود.» (غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، صص ۲۰ - ۶۴).

متون ادبی و اخلاقی فارسی نیز از همکاری هوشمندان باحکام یاد می کنند. در مرزبان نامه آمده است که مختصر آن به این صورت است. "آزاد چهره و ایرا^۱ دو کبکی بودند که در کوههای آذربایجان سکونت داشتند. عقابی در نزدیکی خانه آنان منزل داشت، و هر موقع فرزند آزاد چهره و ایرا از تخم در می آمد، بهنگام کوچکی، عقاب بچه آنان را می خورد و از بین می برد. آزاد چهره و ایرا پس از کمی بحث و مشورت نزد "یهه"^۲ که یکی از ارکان پادشاهی وقت بود، رفتند و مشکل خود را به گوش او رساندند. "یهه" به آنان کمک کرد تا آنان بر عقاب فائق آمدند. آزاد چهره با راهنمایی ییه نزد پادشاه مرغان مقام گرفت. پادشاه نیز هنگامی که از هوش و ذکاوت آزاد چهره^۳ آگاهی یافت. به او گفت: «آرمیده و آسوده باش و چون بعد از گذاردن عقبات عقوبت بمتکای استراحت و ملتجای^۴ این ساحت^۵ پیوستی. از آن به بعد "آزاد چهره" یکی از مقامات بارز و مهم دیوانی شد. از اینرو هوش و ذکاوت "آزاد چهره" در ارتقای مقام او مؤثر و مفید افتاد.» (نک، وراوینی، مرزبان نامه، صص ۲۶۰ - ۲۹۵). پادشاهان همواره محتاج خدمات گسترده علما در راستای دست یابی به اهدافشان بوده اند. به همین دلیل در استخدام علمای اندیشمند سعی وافر داشته اند. نویسنده کیمیای سعادت دیدار علمای اندیشمند را با نوعی حرص و آزمندی همراه کرده است. بدینگونه: "آنکه تشنه باشد همیشه به دیدار علمای دیندار حریص بود، بر شنیدن نصیحت ایشان، و حذر کند از دیدار علمای حریص بردنیا که وی را عشوه دهند. و بروی ثناگویند. و خشنودی وی طلب کنند تا از آن مردار و حرام دنیا که دردست وی است چیزی به مکر و حیل به دست آورند.» (غزالی، کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۵۳۴).

^۱ (آزاد چهره و ایرا: اسم خاص

^۲ (اسم خاص

^۳ (ملتجا: پناه، نگهبان

^۴ (ساحت: ناحیه، میدان

^۵ (عشوه: امر پوشیده، کار پوشیده و غیر آشکار

پیشبرد اهداف سیاسی به غیر از همکاری اندیشمندان و علما بعنوان نهاد فرهنگی به نهادهای دیگری از جمله شبکه خبررسانی و خبردهی قوی محتاج است. تأسیس دیوان برید در قرون اولیه اسلامی به شیوه ای نو و بعد از آن نمونه ای از به کار گرفتن جاسوسان در دستگاه سلطنتی بوده است. خبریابی از تمام حرکات دشمن در پیشبرد اهداف نظامی و سیاسی سلطان را در پیروزی با شکوه یاری می کرد. از اینرو در نصیحه الملوکها و سیاستنامه ها به این جاسوسان درباری و سلطنتی اشاره های موجز و دقیقی شده است. نظام الملک در سیاستنامه خود در استخدام جاسوسان برای به یاری گرفتن آنها در امور سیاسی اینگونه توضیح می دهد:

«باید که همیشه به همه اطراف جاسوسان بروند و بر سبیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و درویشان، و از هر چه می شنوند آورند تا هیچگونه از احوال خبری پوشیده نماند و اگر چیزی حادث گردد و تازه شود به وقت خویش تدارک کرده آید. چه بسیار وقت بوده که والیان و مقطعان و گماشتگان و امرا سر مخالفت و عصیان داشته اند و بی پادشاه سگالیده^۱ که جاسوسان در رسیده اند و پادشاه را خبر کرده، پادشاه در وقت برنشسته است و تاختن برده و نا آگاه بر سرایشان شد و فرو گرفته و این عزم ایشان را باطل کرده. و اگر پادشاه با لشکری بیگانه قصد مملکت او کرده اند، همچنین او را آگاه کرده اند. و او کار خویش بساخته است و دفع آن کرده، و از حال رعایا همچنین خبر داده اند. از نیک و بد و پادشاهان تیمار^۲ آن بداشته اند.» (نظام الملک، سیاستنامه، ص ۸۸۰) غزالی نیز به عنوان استاد مدرسه عالی نظامیه^۳ بغداد در مقام نصیحت به پادشاهان و ملوک استخدام جاسوس را برای اداره امور ضروری می داند. غزالی اینگونه پادشاهان را نصیحت می کند که: ملوک عجم کسی را به رسولی فرستادندی به ملوک دیگر، جاسوسی با وی فرستادندی تا بشدی و هر چه آن رسول گفته بودی و شنیده همه بنوشتی. چون رسول باز آمدی، سخن او را نبشته مقابل کردندی. اگر راست آمدی، دانستندی که شایسته است. و بعد از آن او را بر رسولی بنزدیک دشمنان فرستادندی. «(غزالی،

^۱ (سگالیده: اندیشیدن، فکر کردن)

^۲ (تیمار: غمخواری، پرستاری)

^۳ (نظامیه: مدارس دینی بوده که مؤسس آن نظام الملک طوسی بوده است. این نظامیه ها در بغداد، اصفهان، مرو و جود داشته.

نصیحه الملوک ، صص ۱۶۵ - ۱۶۶) ۳۸ معاونت و همراهی سپاهیان در پیروزی بر دشمنان و حتی گسترش ارضی امپراطوری مهم و ضروری بود. وفاداری و پافشاری سپاهیان و همکاری با نظرات و طرحهای فرمانده عوامل اساسی در پیشبرد اهداف نظامی و سیاسی بوده و هست. نمونه بارز همکاری سپاهیان با طرحهای فرمانده در تصرف یمن توسط "هرز" و سپاهیان در زمان خسرو انوشیروان ساسانی است. بدین ترتیب "وهرز" توانست با طرحهای بدیع ، همکاری سپاهیان و یاری فرمانده یمنی یعنی سیف بن ذی یزن حبشیان را از یمن خارج کند. (نک ، اصفهانی حمزه ، سنی الملوک والارض ، ص ۱۴۰) نظام الملک در مورد لشکریان و سپاه و جلب همکاری و وفاداری آنان به شخص شاه اینگونه توضیح می دهد که : «لشکر را مال روشن باید کرد. آنچه اهل اقطاع اند اندر دست ایشان مطلق و مقدر باید داشت. و آنچه غلامان اند که اقطاع داری را نشانید. مال ایشان پدیدار باید آوردن و چون اندازه آن پدید آید که چندین است، وجه آن بیاید ساخت تا جمله می کنند^۱. و به وقت خویش بدیشان می رسانند. و یا در سالی دوبار ایشان را پیش خویش باید خواند. و به وقت خویش بدیشان می رسانند. و یا در سالی دوبار ایشان را پیش خویش باید خواند و بدیشان فرمایند رسانید؛ نه چنانکه حواله کنند به خزانه ، یا پادشاه را نادیده از آنجا بستانند. چه اولیت تر آن باشد که پادشاه از دست خویش در دست و دامن ایشان کند. چه از آن مهری و اتحادی در دل ایشان برآید و به هنگام خدمت و کارزار سختکوش تر باشند و ایستادگی کنند.» (نظام الملک ، سیاستنامه ، ص ۱۲۰).

۳۹- نظام الملک در پیشبرد اهداف سیاسی پادشاه همچنین رعایت حال نگهبانان سلطنتی و امیر حرس^۲ و غیره را پیشنهاد می کند. «در کار پاسپانان و نویتیان و دربانان خاص احتیاطی تمام باید کرد. کسانی که این قوم را تیمار دارند. باید که همه را بشناسند. و از احوال ایشان پنهان و آشکار را بررسیده باشند. که ایشان بیشتر ضعیف حال و طامع^۳ باشند و به زر زود فریفته شوند، و چون بیگانه ای در میان ایشان ببیند، از حال او برسند ؛ و هرشب که به نوبت و پاسگاه آینده همه را به چشم باز

(^۱) تا جمله می کنند : مورد حسابرسی واقع گردد.

(^۲) حرس : نگهبانان. طامع : طمع کننده

(^۳) طمع کننده

گذارند و از این مهّم به شب و روز غافل نباشند که شغلی نازک است^۱. «نظام الملک، سیاستنامه، ص ۱۵۳» تمام نصایح ذکر شده، متمرکز مسئله مهمی یعنی غلبه بر دشمن بوده است. فارابی به زیبایی تشارک و تعاون ضد دشمن را یاد می کند. «هنگامی که بر دو طایفه از خارج چیزی وارد شود. و اندر یابند که راهی برای دفع آن نیست، مگر به کمک و تشارک یکدیگر و ترک تغالب^۲ و تغاصم^۳ که لاجرم تا آن گاه که این وضع باید ترک تغالب کرده در رفع آن تشارک نمایند. و مورد دیگر آنکه برای هریک از آن دو طایفه نسبت به امری خاص توجهی باشد و بخواهد بر آن غلبه یابد و می بیند که دسترسی بدان پیدا نخواهد کرد، مگر به واسطه مشارکت و معاونت آن دیگری با وی، در این صورت نیز تا آن گاه که این وضع موجود است، در تغالب بر آن مشارکت نمایند و سپس مجدداً بنای معاندت را باید بگذارند.» (فارابی، اندیشه های اهل مدینه فاضله، ص ۳۳۲).

۴۰ - اهمیت وفاداری سپاهیان چنان مهم بوده، که رویگردانی سپاهیان منجر به شکستهای جبران ناپذیری می شد. ضدهمکاری سپاهیان علل مختلفی داشت. مسئله مشروعیت که بحثی اصولی و اساسی در دوران اسلامی امپراطوری اسلامی است. مسئله مهمی بوده که عدم وجود مشروعیت حاکمی، منجر به نابودی حاکم می شد. در بیان شکست یعقوب لیث صفاری در دیرالعاقل به سال ۲۶۲ هـ ق آمده که: «داعیان مرا و بفریفتند، و در سرّ در بیعت اسماعیلیان آمد؛ و برخلیفه بغداد دل بد کرد.» (نظام الملک، سیاستنامه، ص ۱۴) اگرچه خلیفه بغداد با ارسال مکتوباتی قصد منصرف کردن یعقوب از حمله به بغداد را داشت. ولی یعقوب همچنان مسرّ بود که بر بغداد مسلط شود. آخر الامر بزرگان در گاه خلافت به این نتیجه رسیدند که همکاری و کمک سران سپاه خراسان و عراق را از یعقوب برگردانند. بدین ترتیب گروهی از سران سپاه یعقوب از طاعت رویگزاذه خارج شده و همین امر یکی از دلایل شکست یعقوب در نبرد با خلیفه المعتمد بالله شد. «چون یعقوب لیث اندر رسید، برابر لشکرگاه خلیفه فرود آمد و لشکرگاه نبرد و مردم هر دو لشکرگاه درهم آمیختند، و هم در روز

^۱ شغلی نازک است: شغلی مهّم و حساست است.

^۲ تغالب: غلبه پذیری بر یکدیگر

^۳ تغاصم: نسبت به هم دشمنی ورزیدن

عصیان ظاهر کرد و کس به خلیفه فرستاد که از بغداد بپردازد و هر جا که خواهی برو. خلیفه دوماه زمان خواست، زمان نمی داد^۱. چون شب اندر آمد، به همه سران سپاه او در سرکس فرستاد که، او عصیان آشکارا کرد و با شیعیان یکی شده است؛ و بدان آمده است تا خانه ما براندازد و مخالف ما را به جای ما بنشاند. شما بدین همداستانی می کنید یا نه؟ گروهی گفتند: مانانپاره از او یافته ایم و این جاه و نعمت و حشمت از دولت و خدمت او داریم. هر چه او کرد ما کردیم. و بیشتر گفتند: که ما از این حال که امیرالمؤمنین می گوید خبر نداریم و نپنداریم، که او هرگز با امیرالمؤمنین خلاف کند. پس اگر این مخالفت ظاهر کند، به هیچ حال، ما رضا ندهیم، روز ملاقات با تو باشیم، نه با او و به وقت مصاف^۲ سوی تو آییم و تو را نصرت کنیم. و این گروه امرای خراسان بودند. «نظام الملک، سیاستنامه، ص ۱۵» بدین گونه ضد همکاری امرای خراسان منجر به شکست برگشت ناپذیر یعقوب لیث صفاری شد. شکستی که به مرگ یعقوب در جندی شاپور منجر شد.

۴۱- ضد همکاری سپاهیان را بیهقی به گونه ای بدیع بیان کرده، در نبردی که بین سلطان مسعود غزنوی و سلاجقه رخ نمود. ترکمانان که در سپاه سلطان مسعود غزنوی بودند. در مصاف نبرد به سلاجقه پیوستند، و همچنین گوید، ترکمانان یکی از دلایل شکست سلطان مسعود غزنوی در نبرد با طوایف غز بود. بیهقی با چنین تعبیراتی پیوستن غلامان را به ترکمانان بیان می کند. ... چون امیر براند از آنجا، نظام بگسست که غلامان سرایی از اشتر بزیر آمدند و اسبان سدن^۳ گرفتند از تازیگان^۴، از هر کس که ضعیف تر بودند، به بهانه آنکه جنگ خواهیم کرد و بسیار اسب بستند و چون سوار شدند با آنکه به شب اسبان تازی و ختلی سده بودند، یار شدند و بیک دفعه سیصد و هفتاد غلام با علامتهای شیر بگشتند^۵. و به ترکمانان پیوستند. و آن غلامان که از ما گریخته بودند، به روزگار پورتگین^۶ بیامدند، و یکدیگر را گرفتند و آواز دادند که یاریار و حمله کردند و نیرو و کس را نه

^۱ زمان نمی داد: مهلت و فرصت نمی داد.

^۲ مصاف: میدان، جمع مصف

^۳ سدن: باز پس گرفتن

^۴ تازیک: تازی، عرب زبان

^۵ بگشتند: رویگردان شدند.

ایستاد و نظام بگست. از همه جوانب، و مردم ماهمه روی به هزیمت نهادند؛ امیر ماند با خواجه عبدالرزاق احمد حسن و بوسهل و بوالنصر و بوالحسن و غلامان ایشان و من و بوالحسن دلشاد نیز بنادر آنجا بودیم؛^۱ قیامت بدیدیم درین جهان. "بگتغدی" و غلامان در پره‌یابان میراندند بر اشتر و هندوان به هزیمت بر جانب دیگر و کرد و عرب را کس نمیدید و خیل‌تاشان بر جانب دیگر افتاده و نظام میمنه و میسره تباه شده، و هر کسی می گفت نفسی نفسی، و خصمان در بنه افتاده و می بردند و حمله‌ها "بنیرو" می آوردند. و امیر ایستاده، پس حمله بدو آوردند و وی حمله بنیرو کرد و حربۀ زهر آگین داشت. و هر کس را زد نه اسب ماند و نه مرد. و چند بار مبارزان خصمان نزدیک امیر رسیدند آواز دادندی و یک یک دستبرد بدیدندی و باز گشتندی. و اگر این پادشاه را آن روز هزار سوارنیک یکدست یاری دادندی آن کار را فروگرفتی و لکن ندادند. «(بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۸۳۴ - ۸۳۵).

۴۲- عدم همکاری سپاهیان حتی منجر به برداشتن حاکمی و جایگزینی حاکم دیگر می گردد. مثال بارز این عدم همکاری در خلع نصر بن احمد سامانی و جایگزینی پسرش نوح بن نصر سامانی است. نصر بن احمد سامانی توسط تبلیغات محمد نخشی به باطنی گرایش یافت، از اینرو «ترکان و سران لشکر را خوش نیامد که پادشاه قرمطی شده، از اینرو برای خلع او مهیا شده، نزد سپهسالار رفته از او خواستند نصر بن احمد را کنار زده و خود بر مصدر قدرت بنشینند. در این احوال نوح بن نصر از جریان توطئه آگاهی یافت و توانست به موقع جریان شورش را خنثی کرده و قلمرو سامانیان را در اختیار خود قرار دهد. نوح بر تخت پدر نشست. «سران سپاه که آن شنیدند و دیدند، متحیر گشتند و هیچ عذری و بهانه‌ای نتوانستند آورد. همه از بن دندان^۲ سر بر زمین نهادند. نوح را تهنیت گفتند، و همه جرم در گردن سپهسالار کردند و گفتند: ماهمه بنده ایم و تو صاحب، فرمان تراست. نوح گفت: بدانید که من در همه معانی نوحم نه نصرم. هر چه رفت، رفت. من این خطای شما به صد صواب برداشتم، و مرادهای شما همه از من حاصل است. گوش به فرمان من دارید و بر سر عیش خویش باشید. «نظام الملک، سیاست‌نامه، صص ۲۵۷ - ۲۶۴) بدین گونه نوح بن نصر با بکارگیری عقل و

^۱ بنادر آنجا: هرشاد را آنجا

^۲ بن دندان: کمال رغبت

مدیریت بحران توانسته بود بر توطئه آگاهی یافته و جلو مغشوش شدن حکومت سامانیان را بگیرد. و قدرت را به دست گیرد. بدین ترتیب با «قوت عقل و رزانت رأی و معونت بخت و مساعدت توفیق» (وراوینی، مرزبان ناصره، ص ۹۱) نوح بن نصر عدم همکاری سپاهیان را به وفاداری کامل تبدیل نمود و موفق نیز شد.

۴۳- به هر حال پادشاهان را مجموعه ای از دیوانسالاران و ارتشیان حمایت می کردند. زیرا بدون همکاری دو جناح نظامی و دیوانی پادشاهان قادر به ابراز نقش خود نبودند. از این رو پادشاهان بزرگ همواره گروه عظیمی از نخبگان سیاسی، نظامی و فرهنگی همراهی می کرد. برای نمونه نظام الملک طوسی یا به عبارتی خواجه ابوعلی حسن بن علی بن اسحق طوسی از جمله کاتبان عمید بلخ بود، که بواسطه حرکات خسیسانه عمید بلخ به سلاجقه پیوست. مقدر بود که نظام الملک در آینده ای نزدیک بعنوان بزرگترین و با استعدادترین وزرای سلاجقه بزرگ شناخته شود. (نخجوانی، تجارب السلف، ص ۲۷۰).

۴۴- از آنجا که در بهینه شدن کارها افراد متخصص و صاحب رأی می توانند سودمند واقع شدند. لذا ما می بینیم که در متون کهن فارسی چه در مرحله اندیشیدن و پیش از عمل و چه در مرحله عمل توصیه به نظرخواهی افراد صاحب بصیرت شده است. مصداق این بحث، نصیحت موبد موبدان به انوشیروان است. در حقیقت منظرگاه امام محمد غزالی است. او ماجرا را در زمان انوشیروان و از قول موبد موبدان می آورد، بدینصورت که: «پادشاهی نتوان داشتن مگر به یاران نیک و هم پشت؛ و یاران نیک سود نکنند تا پادشاه پرهیزگار نبود که اول اصل نیک باید، آنگه فرع و پرهیز کردن پادشاه را معنی راستی است. که اندر همه کارها راستی کند و بفرماید بقول و فعل، تا همه خشم و رعیت از راستی وی راست شوند» (غزالی، نصیحه الملوک، ص ۱۷۸) از نظرگاه امام محمد غزالی در رأس

^۱ موبد و موبدان در سلطنت انوشیروان چنین گفت: پادشاهی استقرار نمی یابد مگر اینکه یاران و پشتیبانان صالح داشته باشد. و پشتیبانان صالح موفق نمی شدند، مگر آنکه پادشاه پرهیزگار باشد. این پرهیزگاری در مرحله اول برای شخص پادشاه است. آنگاه چیزهای دیگر لازم است. و معنی پرهیزگاری برای پادشاه این است که در همه امور و در عمل و در فعل و در گفتار به راستی و درستی عمل کند. تا اینکه همه مردمان تحت حکومتش، بواسطه راستی وی، درستکار و پرهیزگار شوند.

حکومت و نهاد سیاست که پادشاه قرار دارد، همواره پشتیبانانی برای وی باید وجود داشته باشد، که وی را یاری نمایند. لیکن شرط یاری دادن آن است که پادشاه یا دارنده قدرت سیاسی، می بایست براساس قراردادهای عقلانی و درست سیاسی عمل کند. چرا که این نحوه عمل است که باعث الگوپذیری افراد جامعه از وی می شود. و آن یاری و همکاری بین پشتیبانان وی و شخص پادشاه سودمند واقع شده، در غیراین صورت همکاری و تعاون مثمر فایده ای نیست.

۴۵- استفاده از افراد مستعد و آگاه در هر عصری نزد حکام و پادشاهان و حتی خلفای بنی امیه و بنی عباس لازم و ضروری شمرده می شد. حتی اگر به واسطه ماجرای هوش و ذکاوت فردی معین می شد، حاکم همکاری فرد بازیافته از حادثه را جلب می نمود، تا در درگاه سلطنت و به طور کلی صحنه سیاست همان عصر حضور داشته باشد، و خدمات خود را در جهت پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی نشان دهد. مصداق بحث یاد شده همکاری پیرمرد درزی با خلیفه عباسی معتصم بالله است. این همکاری به گونه ای بدیع در سیاستنامه نظام الملک بیان شده که آنرا مرور خواهیم کرد. نظام الملک داستان را از آنجا شروع می کند که "پیرمرد درزی طلب، معوقه مردی بازرگان (حدود ۶۰۰ دینار) را از امیری ترک با کمال آسایش و آسانی بازپس می گیرد. مرد بازرگان که برای بازپس گرفتن ۶۰۰ دینار تلاش زیادی کرده بود و به نتیجه ای نرسیده بود جریان وصول آسان پول را از پیرمرد که به او در بازپس گیری پول کمک کرده بود، می پرسد. پیرمرد جواب می دهد که: «بدان که مرا سی سال است تا بر مناره این مسجد مؤذی می کنم، و کسب من از درزیگری است، هرگز می نخورده ام و زنا و لواط نکرده ام و کارهای ناشایسته روانداشته ام، در این کوچه سرای امیری بود، مگر روزی، نماز دیگر بکردم و از مسجد بیرون آمدم تا بدین دکان آیم. امیر را دیدم. مست می آمد و دست در جادرزنی جوان زده بود و او را به زور می کشید، و آن زن فریاد می کرد و می گفت: ای مسلمانان، مرا فریاد رسید که من زن اینکاره نیم و دختر فلان کسم و زن فلان مردم. و خانه من بر فلان محلت است، و همه کس ستر و صلاح من دانند، و این ترک مرا به زور مکابره^۱ می برد تا با من فساد کند؛ و نیز شویم به طلاق سوگند خورده است که اگر شبی از خانه غایب شوم از او بر آیم. می گریست و

^۱ (مکابره: اظهار کبر و بزرگی کردن)

هیچ کس به فریاد او نمی رسید. که این ترک سخت محتشم و بزرگ بوده، و ده هزار سوار داشت. و هیچکس با او سخن نمی یارست گفتن. من لختی بانگ برداشتم، سود نداشت؛ و زن را به خانه خویش برد. مرا از آن تغابن^۱، حمیت^۲ دین بجنید و بی صبر گشتم. برفتم و پیران محلت را راست کردم^۳. و به درسرای امیر شدیم و امر به معروف کردیم و فریاد برآوردیم که مسلمانانی نمانده است که در شهر بغداد بر بالین خلیفه، زنی را به کره^۴ و مکابره از راه بگیرند و در خانه برند و با او فساد کنند! اگر این زن را بیرون فرستی. واگر نه، هم اکنون به درگاه معتصم رویم و تظلم کنیم. چون ترک آوازه بشنید، با غلامان از درسرای خویش به درآمد؛ و ما را نیک زدند و دست و پای ما بشکستند. چون چنان دیدیم، همه بگریختیم و متفرق شدیم. وقت نماز شام بود؛ نماز بکردم. زمانی بود در جامه خواب شدم و پهلوی بر زمین نهادم. از آن رنج و غیرت مرا خواب نمی برد. تا از شب نیمی بگذشت من در تفکر مانده بودم، تا براندیشه من بگذشت که اگر فساد می خواست کردن، اکنون کرده باشد و درنتوان یافت. این بتراست^۵، که شوهر زن به طلاق وی سوگند خورده است، که به شب شب از خانه غایب نباشد. (نظام الملک، سیاستنامه، صص ۶۴ - ۶۵).

۴۶- «من شنیده ام که سبکی خوارگان^۶ چون مست شوند خوابی بکنند، چون هشیار شوند، ندانند که از شب چند گذشته است. مرا تدبیر آن است که اکنون بر مناره شوم و بانگ نماز بلند کنم. چون ترک بشنود، پندارد که وقت نماز است. دست از این زن بدارد و او را از سرای بیرون فرستد. لابد رهگذرش بر در این مسجد بود. من چون بانگ نماز بگویم. زود از مناره فرود آیم. و بر در مسجد بایستم. چون زن فراز آید. او را به خانه شوهرش برم، تا باری این بیچاره از شوی و کدبانویی خویش برنیاید^۷. پس همچنین کردم و بر مناره رفتم و بانگ نماز کردم. امیرالمؤمنین معتصم بیدار بود. چون

^۱ (تغابن: افسوس، فریکاری)

^۲ (حمیت: مروءت، تنگ و عار)

^۳ (راست کردم: آماده کردن برای صحبت و مذاکره)

^۴ (کره: ناپسند داشتن)

^۵ (این تیراست: این بدتر است)

^۶ (سبکی خوارگان: شراب خواران)

^۷ (برنیاید: جدا نشود)

بانگ نماز بی وقت بشنید ، سخت خشمناک شد و گفت : هر که نیمه شب بانگ نماز کند مفسد باشد ؛ زیرا که هر که بشنود ، پندارد که روز است ، راست که از خانه بیرون آید ، عسش^۱ بگیرد و در رنج افتد. خادمی را بفرمود که «برو و حاجب الباب را بگوی که من همین ساعت خواهم که بروی و این مؤذن را بیاوری ، که نیمه شب بانگ نماز کرده است ، تا او را ادبی بلیع فرمایم. چنانکه هیچ مؤذن دیگر بانگ نماز، بی وقت نکند، من بر در مسجد ایستاده بودم. منتظر این زن ، حاجب الباب را دیدم که با مشعله می آید. چون مرا دید ، بر در مسجد ایستاده گفت : «این بانگ نماز تو کردی ؟ گفتم : آری. گفت : چرا بانگ نماز ، بی وقت کردی، خلیفه را سخت منکر آمده است ، و بدین سبب بر تو خشم آلود شده است و مرا به طلب تو فرستاده است ، تا ترا ادب کند. من گفتم : فرمان خلیفه راست ولیکن بی ادبی ، مرا بدین آورد که بانگ نماز بی وقت کردم. گفت : این کی تواند بود ؟ گفتم این حالی است که جز با امیرالمؤمنین نتوانم گفتن، اگر من این به قصد کرده باشم هر ادبی که خلیفه فرماید دون حق من باشد. گفت : بسم الله. بیا تا به سرای خلیفه شویم. چون به در سرای رسیدیم ، آن خادم که منتظر بود. آنچه من به حاجب الباب گفتم، با خادم بگفت، خادم برفت و با معتصم بگفت خادم را گفت : «برو ، او را نزد من آر». خادم مرا نزد معتصم برد. (نظام الملک ، سیاستنامه ، صص ۶۵ - ۶۶).

۴۷- مرا گفت : چرا بانگ نماز ، بیوقت کردی ؟ من قصد آن ترک و آن زن ، از اول تا آخر بگفتم، چون بشنید عظیم برآشفت. خادم را گفت : «حاجب الباب را بگوی که با صد سواره به سرای فلان امیر رو و اورا بگو که خلیفه ترا میخواند. چون او را به دست آوردی. آن زن را که او دیروز به سرای خود برده بود، بیرون آور، با این پیرمرد و دوسه مرد دیگر به خانه خویش فرست، و شوهرش را به در خوان و بگوی که معتصم ترا سلام می رساند و درباب این زن شفاعت می کند و می گوید: حالی که رفت او را در آن هیچ گناهی نبود. باید که او را نیکوتر از آن داری که می داشتی. و این امیر را زود پیش من آر. و مرا گفت : زمانی اینجا باش. چون یک ساعت بود، امیر را پیش معتصم آوردند. چون چشم معتصم بر وی افتاد گفت : ای چنین و چنین ، از بی حمیتی من در دین مسلمانی

(^۱) عسش : شبگرد ، گزمه

ترا چه معلوم گشته است، و یا از ظلم من بر کسی چه دیده ای، و به روزگار من چه خلل در مسلمانی آمده است؟ نه من همانم که به سوری مسلمانی که در دست رومیان اسیر افتاده بود، از بغداد برفتم و لشکر روم را بشکستم. و قیصر را هزیمت کردم، و شش سال بلاد روم را همی کندم و تا قسطنطنیه را نیکندم و نسوختم و مسجد جامع بنا نکردم و تا آن مرد را از بند ایشان نیاوردم، باز نگشتم؟ امروز از عدل و سهم من گرگ و میش به یک جا آب می خورند، تا ترا چه زهره آن باشد که در شهر بغداد بر سربالین من زنی راه مکابره بگیری و در سرای خود بری و فساد کنی. و چون مردمان امر به معروف کنند، ایشان را بزنی؛ فرمود که «جوالی بیاورید و او را در جوال کنید و سر جوال محکم ببندید. همچنین کردند. پس بفرمود تا دو چوب گچ کوب بیاوردند. و گفت: یکی از این سو بایستد و یکی از آن سو، و او را می زنید تا خرد شود. در حال، دو گچ کوب بیاوردند و چندان بزدند تا خردش بکردند. گفتند: یا امیرالمؤمنین، همه استخوانش خرد گشت. فرمود تا جوال را همچنان سر بسته ببرند و در دجله انداختند. بدین گونه معتصم با دادن حق اذان گویی به پیرمرد درزی در هر وقت بزرگان و خواص را بیم داد، تا از ظلم کردن به افراد فرودست، دست بردارند. «(نک، نظام الملک».

سیاستنامه، ص ۶۵، ۶۶). اگر این واقعه تاریخی مبنای صحیحی داشته باشد، بعنوان یکی از نمونه های درخشان بین حاکمیت و توده اجتماعی در جهت تحقق عدالت اجتماعی می تواند مورد بررسی قرار گیرد. از آنجایی که بر فرض الحق لمن الغلب حاکمیت در جامعه اسلامی شکل گرفته است (بجز استثنای دوران اولیه)، لذا حاکمیت در قبال توده مردم هیچگونه حقوقی را قائل به ادای آن نبوده است، از طرفی توده مردم نیز با شکل تفکر سنتی اسلامی به هزار راه رسیده ای که بر او رنگ سیاست تکیه می زد، کرنش می کردند، و این امر را ناشی از اطاعت از اولی الامر می دانستند. این تفکر که به صورت غالب در جامعه آنروز اسلامی صبغه داشت، جریان ارتباط بین حاکمیت و توده مردم را مشخص می کرد. لیکن با مصداق مسوق الذکر می توان دریافت که بین توده مردم از یک سو و حاکمیت از سوی دیگر حقوق متقابلی ایجاد شده است. که وادار می کند، ایندو به همکاری با یکدیگر پردازند. این همکاری برای جامعه بلازده حکم تسکین درد دارد و برای حاکمیت، مشروعیت مردمی ایجاد می کند.

۴۸- اما متأسفانه ما نمی دانیم، که این قصه تا چه اندازه قرین به صحت بوده است؛ و چرا از این نمونه در ادبیات کهن عربی و فارسی بسیار کم آمده است، شاید این دلیلی بر این امر باشد، که به نوعی ایده آل متفکر و مؤلفی که این روایت را پرداخته است، بازگو می کند. بهر حال این نمونه و نمونه هائی از این دست پژوهشگر را یاری خواهد کرد، تا مصداقهای همکاری بین حکومت و توده مردم را بهتر بشناسند، و در تحقیق خود پیش روی قرار دهد.

همکاری و عدم همکاری در فرهنگ عامه

۴۹- حکومتهایی که بعد از برپالیدن اسلام در قلمرو جغرافیای اسلامی پدید آمدند. شکلی شبیه به حکومتهای تئوکراسی داشت. بدین مفهوم که برخلاف دوران قبل از اسلام که حکومت تنها مشروعیتش را با شمشیر به دست می آورد، در دوران اسلامی مشروعیت از دوجنبه حاصل می شد، یکی تأیید مرجع دینی دوم قدرت نظامی مدعی قدرت. آنقدر تأیید از سوی مرجع دینی مهم و اساسی بود که در صورت عدم تأیید، (استثنا) دارنده قدرت بامدعیان بیشمار روبرو می شد، و حمایت عمومی از وی سلب می شد.

الف - حضور اندیشمندان در جامعه

۵۰- دانشمندان در درگاه صاحبان قدرت به علما تعبیر می شدند. بدین مفهوم که هر دوجنبه دنیا و آخرت در آنها جمع بود. وزیری که به وزارت می رسید، هم فقیه بود و هم شاعر و هم سیاستمدار، چرا که مشکلات سیاسی بایستی با پشتوانه قوی فقاقت حل می شد. بنابراین همکاری علما با حاکمان به مثابه تأیید حاکمیت و همچنین رفع مشکلاتی که ناشی از حکومت دینی بود، می شد. بهر تقدیر هیچ درگاه و درباری در قلمرو جغرافیای اسلامی تا پدید آمدن نظامهای مشابه نظامهای غربی از عنصر «علما» خالی نبوده است. از طرفی علما نیز نیازمند آن بودند که به نوعی به رشد و توسعه علمی خود بپردازند. و این رشد و توسعه منوط به حمایت مالی درگاه و دربار از آنان بوده است. بطوریکه ما می بینیم در طول حاکمیت عباسی همواره عالمان از درگاه و دربار حمایت کرده و متقابلاً دربار نیز آنها را

یاری می داده است. کتب بیشماری در زمینه این همکاری از سوی علما به رشته تحریر درآمده، که همه مبنای فقهی و کلامی دارد. مصداق توجه به علما در بین صدرنشینان جامعه ایرانی را می توان در گفتار نظام الملک جستجو کرد. آنجا که می گوید: «بر پادشاه واجب است، علمای دین را حرمت داشتن، و کفاف ایشان از بیت المال پدید آوردن و زاهدان و پرهیزگاران را گرامی داشتن. واجب چنان کند که در هفته یکبار یا دوبار علمای دین را پیش خویش راه دهد و امرهای حق تعالی از ایشان بشنود؛ و تفسیر قرآن و اخبار رسول (ص) استماع کند، و حکایات پادشاهان عادل و قصص انبیاء علیهم السلام بشنود. و در آن حال، دل از اشتغال دنیا فارغ گرداند و گوش و هوش بدیشان سپارد، و بفرماید تا فریقین مناظره کنند، و هرچه او را معلوم نشود باز پرسد، چون دانست، به دل بگمارد. که چون یکچندی چنین کرده شود خود عادت گردد، و بس روزگاری برنیاید که بیشتر احکام شریعت و تفسیر قرآن و اخبار رسول (ص) او را معلوم گردد و حفظ شود، راه کاردینی و دنیوی و تدبیر و صواب بر او گشاده شود. (نظام الملک، سیاستنامه، صص ۶۹ - ۷۰).

۵۱- ولی نکته قابل تذکر آن است که، بحثهای یاد شده از همگامی با علما و اندیشمندان در کتب مورد مطالعه بیشتر در زمینه سیاست جولان می دهد. نصیحت عمده به ارتباط مکرر با اندیشمندان و تشکیل جلسات علمی در وادی حکومت و پادشاهی جامعه بوده است. تنها در کلیله و دمنه و مرزبان نامه که از زبان حیوانات است، تذکر به ارتباط با اندیشمندان داده شده، تا بتوان نمونه ای از حل مشکلات با همکاری اندیشمندان در سطح جامعه یافت. این امر نشان دهنده آن است که حامیان. مؤلفان بیشتر از صدرنشینان جامعه بوده اند و مؤلفان نیز محور اصلی بحث همکاری و همفکری با اندیشمندان را در محدوده بالای هرم جامعه ایرانی قرار داده اند. حتی داستان کلیلیله و دمنه نیز، شرح حال ماجرای دو شغالی است که در دستگاه سلطان جنگل (شیر) به سر می برده اند. ولی از خلال بحثهای اخلاقی این کتاب می توان همفکری با اندیشمندان را که مربوط به توده مردم هست را دریافت. برای نمونه داستان پیل و مرغان کوچک، که زیر کترین مرغان با نام عقیق، مرغان را به اتفاق واتحاد علیه پیل که ظلم او نسبت به مرغان کوچک آشکار بوده، دعوت می کند. و به آنان (مرغان کوچک) چنین خطاب می کند: «ای برادران خیزید تا دست موافقت بهم دهیم و داد این ستمدیده

بستانیم نه همجنسان ما بودند که بر در کعبه پیلان را سنگسار کردند. همه دست به آستین اتفاق برآید و دامن مساعدت درهم بندید. اگر پیل صاحب پی است ما صاحب پریم و هرگز صاحب پی در صاحب پر نرسد. در روزی چند بار آن پیل با آن همه شوکت و عظمت و بارنامه از آن پشه ضعیف خاک بر سر می کند. و از جور او فریاد نامه به پیلان می نویسد برخیزید تا ترکنازی کنیم و از وی حمیت پروازی کنیم و خویشتن را بر آن ظالم ستمکار زنیم. (ابوالمعالی، کلیله و دمنه، ص ۳۲۵) بدین گونه توده مرغان کوچک به واسطه همفکری با صاحب رأی و تعاون و همکاری جمعی موفق شدند. ظلمی که بر آنان رفته بود را جبران نمایند. با انتقال چنین داستانهایی در فرهنگ ایرانی - اسلامی می توان دریافت که متن جامعه نیز از راهکارهای مفید برای جبران بحرانهایی سود می برده، آن هم با همفکری اندیشمندی.

۵۲- عنصرالمعالی کیکاووس نیز در همفکری و نصیحتی که با فرزند خود دارد، و در مقام اندرزگویی به فرزند خود و مشورت نمودن با اندیشمندان آورده است که: «به طبرستان قاضی القضاء ابوالعباس رویایی بود. و وی مردی مستور بود و اعلم و ورع و پیش بین و صاحب تدبیر. و وقتی به مجلس او مردی پیش او به حکم آمد و بر مردی صد دینار دعوی کرد. قاضی از آن خصم پرسید: آن مرد انکار کرد. قاضی این مدعی را گفت: گواه داری؟ گفت: ندارم. قاضی گفت: پس وی را سوگند دهم. مدعی بگریست زارزار و گفت: ای قاضی! زینهار! وی را سوگند مده که وی بر سوگند خوردن دلیر شده است؛ و باک ندارد. قاضی گفت: من از شریعت بیرون نتوانم شد یا ترا گواه باید یا وی را سوگند رسد. مرد در پیش قاضی در خاک همی گردید^۲ و همی گفت: زینهار! ای قاضی مرا گواه نیست و وی سوگند بخورد و من مظلوم و مغبونم. زینهار بگردن تو تدبیر بکن.^۳ قاضی چون زاری مرد بدید، بدانست که راست همی گوید: گفت: ای خواجه وام دادن تو او را چگونه بوده است؟ از اصل کار مرا بازگویی تا بدانم که این کار چون رفته است. این مظلوم گفت: زندگانی قاضی درازباد.

^۱ سوگند خوردن: دروغ گفتن

^۲ همی گردید: غلتیدن

^۳ زینهار بگردن تو تدبیر بکن: تدبیر کار من بکن

این مرد، مردی بود چندساله دوست من، اتفاق افتاد که بر پرستاری عاشق شد. قیمت وی صدو پنجاه دینار و مایهٔ این مرد کم از صدو پنجاه دینار بود. و هیچ وجهی نمی دانست. شب و روز چون شیفتگان همی گشتی و همی گریستی؛ و زاری همی کردی. روزی به تماشا رفته بودیم من و وی در دشت تنها همی گردیدیم. زمانی جایی بنشستیم. این مرد با من سخن این کنیزک همی گفت و زار همی گریست و دل من بروی بسوخت که بیست ساله دوست من بود. وی را گفتم: ای فلان ترا زر نیست تمام^۱ و مرا نیز نیست و هیچ کس دانی که درین معنی فریاد تو نخواهد رسید. اما مرا درهمه جهان صد دینارست؛ به سالهای دراز جمع کرده ام. این صد دینار ترا دهم و تو باقی برسد نهی و این کنیزک را بخری و یک ماه مراد خویش از وی برگیری و پس از ماهی بفروشی و زر من بازدهی. این مرد بیش من به خاک بگردید^۲. و سوگندان خورد که: یک ماه بدارم و پس از آن اگر بزیان خزند بفروشم و زرتوباز دهم. من آن زر را میان بگشادم و بدو دادم، من بودم و او و خدای عزوجل، اکنون چهارماه برآمد نه زر من باز همی دهد و نه کنیزک همی فروشد. قاضی گفت: کجا نشسته بودی بدین وقت که زر بدو دادی؟ گفت: به زیر درختی. قاضی گفت: پس که^۳ به زیر درختی بودی چرا می گویی که گواه ندارم؟» (عنصرالمعالی، قابوسنامه، صص ۱۶۲ - ۱۶۳).

۵۳- «این خصم را گفت: هم اینجا بنشین. پیش من و مدعی را گفت: دل مشغول مدار برو و زیر آن درخت دو رکعت نماز کن و صد بار بر پیامبر (ص) درود ده و آن درخت را بگوی که: قاضی ترا همی خواند، بیا و گواهی من بده. خصم تبسم کرد، قاضی بدید و برخوشتن پوشیده کرد. مدعی گفت: ای قاضی ترسم که آن درخت بفرمان من نیاید. قاضی گفت: این مهر من ببر و درخت را گوی که: این مهر قاضی است، همی گوید: بیا و گواهی که بر توست بده، اندرین باب. مرد مهر بستند و برفت و مرد دیگر پیش قاضی بنشست. و قاضی به حکم های دیگر مشغول شد. خود بدین مرد نگاه کرد تا یکبار در میانه حکمی که همی کرد، رو سوی این مرد کرد و گفت: فلان آنجای رسیده

^۱ تمام: بهای وی

^۲ بخاک بگردید: بفلتید

^۳ که: گفت چون.

باشد یا نه؟ این مرد گفت: نه هنوز. قاضی بحکم مشغول شد. آن مرد مهر به درخت نمود. و گفت: قاضی ترا همی خواند، چون زمانی بنشست، از درخت جواب نیامد. غمناک شد و باز گشت و پیش قاضی آمد و گفت: ای قاضی رفتم و مهر نمودم، نیامد. قاضی گفت: غلطی که درخت آمد و گواهی داد و روی بعضم کرد و گفت: حق این مرد بده یا کنیزک را بفروشم و زربه وی دهم. مرد گفت: ای قاضی تا من اینجا نشسته ام، هیچ درخت نیامد. قاضی گفت: راست گویی، درخت نیامد. اما اگر تو این زر از وی نگرفته ای زیر آن درخت که من از تو پرسیدم، که مرد رسیده باشد بدان درخت یا نه. تو چرا نگفتی: که کدام درخت؟ من ندانم که وی کجا رفته است؟ و مرد را الزام کرد و زربستد و به خداوند حق داد. (عنصرالمعالی، قابوسنامه، صص ۱۶۳ - ۱۶۴). بدین ترتیب با همکاری و یاری دادن قاضی اندیشمندی زر مدعی گرفته شد و عدالت برقرار گردید.

ب - توأمانی فره ایزدی و مقام سلطنت

۵۴- یکی از مهمترین همکاریها و توأمان بودن آنها در فرهنگ ایرانی - اسلامی که پیشینه طولانی دارد و حکاکای های نقش رستم و نقش رجب ۲ حاکی از ارتباط دوسویه از سوی فره ایزدی و شخص سلطان است. این فرهنگ همگامی باهم (دین و سیاست) با ورود اسلام به ایران امتداد یافت و دنبال آن گرفته شد. کتب ادبی، تاریخی و سیاسی از توأمان بودن دین و سیاست بحثهای مفصلی دارند؛ و این نوع ارتباط را لازم و ملزوم یکدیگر می داند. آنجا که می خوانیم؛ دین و پادشاهی دو برادرند، نشان دهنده طرز تفکری است که در جامعه اسلام - ایرانی آنروز حاکم بوده است. نویسنده کلیله و دمنه نیز به این مسئله اشاره دارد: "الدین والملك توأمان و به حقیقت بیاید شناخت که پادشاهان اسلام سایه آفریدگارند. عزاسمه که روی زمین بنور عدل ایشان جمال گیرد و به هیبت و شوکت ایشان آبادانی جهان و تألف اهواء^۳ متعلق باشد، که به هیچ تأویل حلاوت عبادت را آن اثر نتواند بود، که

(^۱) که: چون.

(^۲) نقش رستم و نقش رجب: اماکنی در منطقه فارس

(^۳) تألف اهواء: مهار کردن خواهشهای نفسانی

مهابت شمشیر را و اگر این مصلحت به این سیاق رعایت نیافتی. نظام کارها گسسته گشتی و اختلاف کلمت میان امت پیدا آمدی.^۴ (ابوالمعالی، کلیله و دمنه، ص ۴).

۵۵ - اما بعضی از اندیشمندان پادشاهان و سلاطین را ظل الله در سایه قدر خداوندی بر جامعه انسانیت می دانستند. همین طرز تفکر و برتریست داشتن شخص سلطان نزد تعدادی از اندیشمندان توجیه کننده مناسبی برای عملکرد افعال سلطان بود. امام محمد غزالی در این زمینه می گوید: «سلطان سایه هیبت خدای است بر روی زمین، یعنی نه بزرگ و برگماشته خدای است بر خلق خویش، پس بر باید دانستن که کسی را که او پادشاهی و فره ایزدی داد، دوست باید داشتن، و پادشاهان را متابع^۱ باید بودن و با ملوک^۲ منازعت^۲ نباید کردن، و دشمن نباید داشتن، که خدای تعالی گفته است: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم». تفسیر این چنان است، که مطیع باشید خدای را و پیغامبران را و امیران را. پس هر که را خدای تعالی دین داده است، باید که مرپادشاهان را دوست دارد و مطیع باشد، و بداند که این پادشاهی خدای دهد، و آنرا دهد که او خواهد.» (غزالی، نصیحه البلیورکی، صص ۸۱ - ۸۲).

^۱ (متابع: پیروی شده)

^۲ (منازعت: نبرد کردن)

امام محمد غزالی با طرز تفکر خود همکاری و یاری دادن پادشاه را برای تمام افراد جامعه اسلامی ضروری و واجب می داند؛ و حتی دشمنی کردن با شخص سلطان را به شدت رد می کند. این طرز تفکر نه تنها نشان دهنده طرز تفکر امام محمد غزالی است، بلکه تصویر واضحی از افکار جامعه ایرانی - اسلامی نسبت به سلطان خود می باشد. معمولاً نیز پادشاهانی که اعتقادات ثابت و خاصی دارند و به خدای یکتا معتقدند، نیز در کتب مورد توجه و عنایت بیشتر واقع شده و افعال آنان به نیکویی یاد شده است. (بی نام، مجمل التواریخ و القصص، ص ۵۲، ص ۶۰).

۵۶- اهمیت نداشتن صحبت همکاری اندیشمندان با توده مردم در اندیشه مؤلفان، شاید یکی از دلایلی بوده که مؤلفان را از مطرح کردن بحث وضعیت توده مردم و وضعیت اجتماعی و فرهنگی آنان بازداشته و همین امر باعث شده که تنها اشاره ها و درحکایات مطالبی چند در مورد توده مردم یافت می شود؛ و بحث عمده پیرامون سلطنت و دربار و درگاه سلطانی است. شاید پادشاهان بعنوان بارزترین افراد جامعه مورد توجه نویسندگان بوده، از اینرو آنان را مد نظر گرفته و همکاریهای مختلف آنان را با اقشار گوناگون مردم شرح داده اند. توأمان بودن دین و سیاست نیز مشروعیت لازم را برای دستگاه سلطنت فراهم می کرد. بنابراین نویسندگان از منظر پادشاهان، توده مردم را می نگریسته اند. از اینرو به توده مردم و همکاریهای اجتماعی و فرهنگی آنان کمتر توجه شده است. مصداق این مبحث آن است که نظام الملك طوسی آورده: «عادت پادشاهان بیدار چنان بوده است که پیران و جهان دیدگان را حرمت که؛ داشته اند، و کاردانان و رزم آزمودگان را نگاه داشته اند و هریکی را محلی و منزلتی نهاده؛ و چون مهمی بایستی در مصلحت مملکت و عمارت، و یکی را برکشیدن و یکی را از پای فرود آوردن، بنای رفیع کردن و باکسی وصلت ساختن و احوال پادشاهی بدانستن، و از کار دین بررسیدن و مانند این تدبیرها، با دانایان و پیران جهان دیده کرده اند؛ و باز خصمی و کارزاری پیش آمده است، همه تدبیر با رزم دیدگان و کاردانان کرده اند، تا آن کار به مراد برآمده است؛ و اگر پیکاری پیش آمدی، کسی را بدین پیکار فرستادندی که او نیفتاده.» (نظام الملك، سیاستنامه، صص ۱۸۰ - ۱۸۱).

ج - نقش زن در فرهنگ عامه

۵۷- یکی از مهمترین شاخصهای توده مردم، نقش زن در خانه، خانواده و حتی دستگاه سلطنت می باشد. اگر چه زنان در مواردی از حوادث تاریخی نقش اساسی و مهم داشته اند، و نامی به یادگار از خود برجای گذاشته اند. از اینرو همکاریهای نظامی و سیاسی خدمتکاران سیاسی شان در پیشبرد اهدافشان نیز مؤثر بوده است.

نمونه بارز این مسئله نقش سیده خاتون مادر مجدالدوله دیلمی در دربار دیلمیان است. اما همفکری زنان در بسیاری از موارد به عمد نادیده گرفته شده است. دستورات اجتماعی، سیاسی نیز از بکار نگرفتن افکار زنان در افعال یاد می کند. از اینرو عدم همکاری با همفکری زنان خود مولود بزرگترین حوادث تاریخی- سیاسی می شد. چرا که عدم حضور فعال زنان در پیشگاه سیاست منجر به فعالیت آنان در پشت درهای حرمسراها می شد. بحث ضدهمکاریهای حرمسراها در صحنه سیاست بحثی گسترده و وسیع است، که از حوصله بحث ما خارج می کند. ولی ذکر این نکته گفتنی است که نقش زن در جامعه ایرانی - اسلامی به ویژه صحنه سیاست که بارزترین شاخصهای این جامعه است، اهمیتی بسزا داشته است. و هرچند متون بازخوانی شده، نکات مختصری در این بحث داشت، لیکن یادآوری همان اختصارها مثمرتر واقع خواهد شد.

۵۸- سیاستنامه نظام الملک یکی از بارزترین کتبی است، که در صحنه فرهنگ سیاسی جامعه قرن ۵ نقش بارزی بر عهده دارد و نشان دهنده روحیه حاکم بر اوضاع سیاسی و فرهنگی مخصوص به آن است. نقش همکاریها و ضدهمکاریها به زیبایی در آن ترسیم شده، که مصداقهایی از آن به تناسب مطلب بیان شده، قابوسنامه نیز که جنبه توصیه گونه ای از پدر به فرزند را دارد نیز، نشان دهنده طرز تفکر حاکم بر جامعه قرن پنجم بطور کلی است. در آن کتاب نیز به نیکویی جنبه همکاریها و ضدهمکاریها نشان داده شده است، که به پاره ای از مصادیق آن اشاره نمودیم.

۵۹- نقش زن و همفکری او در آثار یاد شده از دیدگاه منفی نگریسته شده، و همفکری با زنان را به کناری گذارده اند؛ و مرد سعادت مند را کسی دانسته اند، که اجازه به دخالت زن در رسیدگی به امور مهم را ندهد. در سیاستنامه نظام الملک این گونه از نقش زن در رسیدگی به امور و عدم یاری او

صحبت شده است: «نباید که زیردستان پادشاه زیردست گردند، که از آن خللهای بزرگ تولد کند و پادشاه بی فروبی شکوه شود، خاصه زنان که اهل سترند و کامل عقل نباشند. و غرض از ایشان گوهر نسل است که برجای بماند، و هرچه از ایشان اصیل تر، بهتر و شایسته تر، و هرچه مستوره تر و پارسا تر ستوده تر و پسندیده تر، ... و به همه روزگارا هر آن وقت که زن پادشاه بر پادشاه مسلط شده است. جز رسوایی و شر و فتنه و فساد حاصل نیامده است. اندکی از این معنی یاد کنیم تا در بسیاری دیدار افتد. و کیخسرو چنین گفت، هر آن پادشاهی که خواهد تا خانه او بر جای بماند و مملکت او بیران^۱ نشود؛ و شکوه و حشمت او بر زمین نیفتد، اهل ستر^۲ خویش را نگذارد و رخصت ندهد که در معنی زیردستان و چاکران خویش سخن گوید، و یا بر و کیلان و عمال و اقطاع خویش فرمان دهد، تا عادت قدیم را نگه داشته باشد و از همه اندیشه ها رسته بود. (نظام الملک، سیاستنامه، ص ۲۱۷-۲۲۵) عنصرالمعالی کیکاووس نیز به پسرش اینچنین توصیه می کند که: «تویکباره خویشان را در دست او منه (منظور زن) و زیر فرمان او مباش که اسکندر را گفتند که: چرا دختر دارا را بزنی نکنی که بس خوبست؟ گفت: سخت زشت باشد که چون ما بر مردان جهان، غالب شدیم، زنی بر ما غالب شود.» (عنصرالمعالی، قابوسنامه، ص ۱۳۰)

۶۰- یکی از موارد ضد همکاری در فرهنگ ایرانی که در متون کهن به آن اشاره کردیم. عدم یاری جستن از زنان چه در فعل و چه در فکر هردو بوده است. این عدم همکاری عدم همکاریهای وسیعی را در پشت صحنه سیاست و اجتماع به دنبال داشته است. به هرنحو زنان در پی آن بودند که نقش خود را به گونه ای ایفا کنند. حال اگر این مداخله کردن به نوعی ضد همکاری تلقی شود. بحث زن و همکاریها و ضد همکاریهای او در خانواده، چه در محیط اجتماعی، چه محیط سیاسی مبحثی وسیع و گسترده است و نیاز به مطالعه کتب تاریخی گسترده ای دارد. مطالب یاد شده تنها گوشه ای از نقش زن در اجتماع فرهنگی و سیاسی قرون ۴ و ۵ هجری قمری است.

(^۱) بیران: ویران

(^۲) اهل ستر: اهل خانه، زن و فرزند

د: قضا و قدر در فرهنگ عامه

۶۱- یکی از مواردی که توجه کننده مناسبی برای ضد همکاریها و عدم یاری دادن آنها می بود، اعتقاد به قضا و قدر بوده است. چرا که عده ای به جای آنکه کمبودها را در طرح مسئله ای که حادث می شد، بیان نمایند؛ با اعتقاد به قضا و قدر راه کاری آسان برای دفع وخامت اوضاع حادث شده، قائل بودند. از این رو اعتقاد به قضا و قدر که مبحثی گسترده و وسیع است در فرهنگ ایرانی پس از اعتقاد به زروان پرستی قبل از ورود اسلام شکل یافت، و به تدریج در تحولات تاریخی تغییر ماهیت داد.

۶۲- بخت و شانس را در بسیاری از موارد در به حصول پیوستن نتیجه ای غیر قابل تصور داخل می کردند. و همین امر بسیاری از همکاریها و یا حتی عدم همکاریها را توجه می کرد. مصداق این بحث را وراوینی در مرزبان نامه آورده. آنجا که می نویسد: «چون بخت برگردد هر چه نیکوتر اندیشی بهتر در عبارت آید و بکمتر لغوی که سهواً فکیف عمداً صادر شود، مطابقت کنند. چون مزاج ممراس^۱ که هر چند در تربیت غذا و قاعده احتمالاً شرط احتیاط بیشتر بجای آرد، به اندک زیادتى که بکار برد، زود از سمت اعتدال منحرف گردد؛ و برعکس آن چون اقبال یاری کند، اگر چه گوینده از اهلیت سخنگویی بهره زیادت ندارد. رکیک تر به سخنی ازو محکم و متین نماید و درمقاعد^۲ سمع قبول نشیند. همچون مرد تیرانداز که اگر چه ساعدست و ضعیف دارد چون بخت مساعد اوست، هر چه از قبضه او بیرون رود بر نشانه آید و چون روزگار از طریق سازگاری میل کند، میل در چشم بصیرت کشد و روز روشن برو چون شب تاریک نماید.» (وراوینی، مرزبان نامه، صص ۱۱۰-۱۱۱).

نویسنده گمنام تاریخ سیستان نیز هنگامی که از شکست محمدبن طاهر آخرین حاکم طاهری خراسان از یعقوب لیث صفاری صحبت می کند، از گفتار محمدبن طاهر اینگونه نقل می کند

^۱ ممراس: ناتوان، علیل.

^۲ مقاعد: جایگاه ها

که: «لامرد لقضاء الله»^۱، در صورتی که عملکرد و نالایقی محمد بن طاهر از طرفی و نارضایتی مردم خراسان از عملکرد ناشایست عمال طاهری همچنین محیط ناامن خراسان و سیستان و همکاری کامل بین سپاهیان یعقوب، راه را برای تسلط یعقوب لیث صفاری هموار کرده بود. از این رو یعقوب توانست بر خراسان بطور کامل مسلط شود.

۶۳- موضوع بخت و شانس و قضا و قدر موضوعی بسیط است؛ که موارد یاد شده تنها بخشی از مبحث قضا و قدر بوده که در کتب مورد مطالعه از آن صحبت شده بود. مسلم است با بررسی کتب تاریخ و ادبی ایران زمین، چه قبل از ورود اسلام و چه بعد از ورود اسلام می توان به جزئیات دقیق تر این تفکر عامیانه پی برد؛ و اثرات این تفکر را در پیروزیها و شکستها جستجو نمود. همچنین نقش همکاری و عدم همکاری را در برخورد با این قضیه با سلسله مراتب خاص پیگیر شد.

نتیجه گیری

۶۴- تعاون و همکاری در خصوص موجودات اجتماعی از قبیل انسان نقش اساسی دارد. از آن هنگام که بشریت اجتماعی شدن را انتخاب کرد، در حقیقت تعاون و همکاری کردن به هم نوع و خویشان را انتخاب کرده بود. زیرا او می دانست به تنهایی قادر نیست بر مشکلات خود پیروز شود، بنابراین بهترین راه حل مشکل را در اجتماعی زندگی کردن و یاری دادن هموعان انتخاب کرد. مصداقهای گوناگون یافت شده از متون بازخوانی شده همه در یک حرف مشترک هستند و آن اینکه افراد برای رسیدن به هدفی مشترک یا اهدافی مشترک ضرورت همکاری را دریافته و در زمینه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بطور جداگانه بر سر مسائلی توافق کرده، و همکاریهای متناسبی نسبت به هم انجام می دهند.

۶۵- به تعبیری ساده تر گروهها و افراد مختلف برای راهیابی به سعادت، همکاری و یاری کردن به همدیگر را انتخاب نموده اند. فارابی در این زمینه می گوید: «... و همین طور معموره فاضله آن هنگام تحقق پذیرد که همه امتهایی که در آن زندگی می کنند، برای رسیدن به سعادت تعاون کنند.

^۱ لامرد لقضاء الله: گریزی از قضای الهی نیست (بی نام، تاریخ سیستان، ص ۲۲۱).

و مدینه فاضله به مانند بدنی بود تام الاعضاء و تن درست و بمانند آن گونه بدنی بود که همه اعضای آن در راه تمامیت و ادامه زندگی حیوانی و حفظ آن تعاون کنند. و همانطور که اعضا تن از لحاظ خطرات و قوت‌های طبیعی متفاضل و مختلف اند و در بین آنها یک عضو بود که رئیس اول همه اعضا تن بود که قلب است، و اعضایی بود که مراتب آنها نزدیک بدان رئیس بود و در هریک از آنها قوتی طبیعی نهاده شده است، که به واسطه آن کار و فعل، خود را بر وفق خواست و غرض بالطبع آن عضوی که رئیس است، انجام می دهد. و اعضا دیگری بود که در آنها نیز، بالطبع قوت‌هایی نهاده شده است، که کارهای خود را بر وفق خواست و اغراض آن اعضایی انجام می دهند که بین آنها و بین رئیس اول واسطه نبود و این اعضا در رتبت دوم بودند، و نیز اعضا دیگری بودند که کارهای خود را بر وفق خواست و غرض این اعضا در درجه دوم انجام می دهند. سپس اعضا دیگری بود به همین ترتیب تا منتهی شود به اعضایی که صرفاً اعضا خادمه اند و بر هیچ عضوی دیگر مطلقاً ریاست ندارد. (فارابی، اندیشه های اهل مدینه فاضله، صص ۲۵۶ - ۲۵۷).

۶۶- فارابی هم‌چنین همکار^۱، طبقات مختلف اجتماع^۱ را به تبع حکمت الهی می داند؛ بدین گونه که: «هر موجودی را کمالی است و کمال بعضی موجودات در فطرت با وجود مقارن است و کمال بعضی از وجود متأخر مثال صنف اول اجرام سماوی و مثال صنف دوم مرکبات ارضی عناصر و نبات و حیوان هر سه معونت نوع انسان کنند، هم به طریق ماده و هم به طریق آلت و هم بطریق خدمت^۱ نوع انسان را که اشرف موجودات عالم است به معونت دیگر انواع و معاونت نوع حاجت است هم در بقای شخصی و هم در بقای نوع. اگر هر شخصی را به ترتیب غذا و لباس و مسکن و سلاح خود مشغول بایستی بود تا اول ادوات درودگری و آهنگری به دست آورد، و بدان ادوات و آلات زراعت و حصاد^۲ و طحن^۳ و و عجن^۴ و غزل^۱ و نسج^۲ و دیگر حرفها و صناعتها مهیا گردی.

(۱) هم بطریق ماده و هم بطریق آلت و هم بطریق خدمت: یعنی عناصر، نبات و حیوان هم انرژی لازم برای انسان را مهیا کرده، هم وسایل مناسب از آنها به نوعی تهیه می شود و بطور کلی در خدمت سوددهی به نوع بشر هستند.

(۲) حصاد: درو کردن

(۳) طحن: آرد کردن

(۴) عجن: خمیر کردن

... اما چون یکدیگر را معاونت کنند و هریک به مهمی از این مهمات زیاده از قدر کفاف خود قیام نمایند. و با عطای قد و زیاده واخذ بدل از عمل دیگران قانون عدالت در معامله نگاه دارند، اسباب معیشت دست فراهم دهد و بقای شخص و بقای نوع میسر و منظوم گردد.... و معاونت بر آن وجه صورت می بندد که به مهمات یکدیگر به تکافی و تساوی قیام نمایند پس اختلاف صناعات که از اختلاف غرائم^۳ صادر شود، مقتضی نظام بود، چه اگر همه نوع بر یک صنعت توارده نمودندی، مخدوره اول باز آمدی. از این جهت حکمت الهی اقتضای تباین ایشان کرد، تا هریکی به شغل دیگر رغبت نماید. بعضی شریف و برخی خسیس و در مباشرت آن خورسند و خوشدل باشد، و همچنین احوال ایشان در توانگری و درویشی و کیاست و بلاد^۶ مختلف تقدیر کرد که اگر همه توانگر باشند یکدیگر را خدمت نکنند. در حکمت منزل^۷ گفتیم که غرض از منزل نه مسکن است، بل اجتماع اهل مسکن است بر وجهی خاص، اینجا نیز غرض از مدینه نه مسکن اهل مدینه است، بل جمعیتی مخصوص است میان اهل مدینه و این است معنی آنچه حکماء گفته اند انسان مدنی بالطبع... (فارابی، اندیشه های اهل مدینه فاضله، صص ۲۵۳ - ۲۵۵) از این رو می بینیم که اندیشمندی چون فارابی اهمیت اجتماع را در رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی نوع انسان به تصویر کشیده است، تصویری که به حقیقت نزدیک است.

۶۷- بحث تعاون و همکاری در قرون اولیه اسلامی بحث عمیق و بسیط است. بحثی که محدود به مطالعه ۱۷ اثر نیست. کتب مؤلفان، دیوان شعرا و طنزنویسان همچنین کتب تاریخی که جزئیات سیاسی فرهنگی هر سلسله را بررسی کرده اند، و نیز کتب فقهی بایستی در این بررسی مورد مطالعه قرار گیرند، تا بطور کامل مفهوم همکاری در زمینه های گوناگون مورد مطالعه عمیق واقع گردد.

(۱) غزل: رسیدن

(۲) نسج: بافتن

(۳) غرائم: رقبا

(۴) توارده: بسیار وارد شده، متوالی

(۵) مخدور: سستی

(۶) بلاد: مستی و کندی خاطر

(۷) تدبیر منزل، تدبیر مدن و تهذیب اخلاق

نمایه اشخاص و سلسله ها

نمایه زیر براساس شماره پاراگرافهای متن تنظیم شده است.

۳۵	بدیع الزمان	۲۴	آل برمک
۲۲	بکیر بن ماهان	۲۵	آل بویه
۴۱	بگتغدی	۲۵	آل زیاد
۴۵	بنی امیه	۲۴	آل سهل
۴۵	بنی عباس	۲۲	ابراهیم
۴۱	بوالحسن	۵۲	ابوالعباس رویانی
۴۱	بوالنصر	۵۴، ۵۱، ۳۳، ۳۰، ۲۹، ۱۶، ۶، ۵، ۴	ابوالمعالی
۲۲	بوسلمه	۲۲، ۲۱	ابومسلم
۴۱	بوسهل	۲۸	احمد بن اسمعیل
۳۴	بوعلی سینا	۲۷	احمد بن عبدالله خجستانی
۴۱، ۹	بیهقی	۳۱	احمد حسن میمندی
۴۴	پورتگین	۵۹، ۳۳	اسکندر
۵۳	پیامبر (ص)	۳۸، ۱۵	اصفهانی
۱۵	حجاج بن یوسف ثقفی	۴۰	المعتمد بالله
۳۱	حسنک وزیر	۵۵	امام محمد غزالی
۳۸	خسرو انوشیروان	۳۵	امیر خلف
۳۵	خطیب فوشنج	۴۴	انوشیروان
۲۸، ۲۶	خلفای عباسی	۹	باکالیجار

۲۷	عبدالرحيم	۴۱	خواجه عبدالرزاق احمدحسن
۲۲	عباس	۲۷،۲۲،۲۱	خوارج
۲۴	عباسيان	۵۹،۳۳	دارا
۲۲	عبدالله ابوجعفر المنصور	۲۲	داعيان
۲۲	عبدالله ابوالعباس السفاح	۵۰	رسول (ص)
۲۸	علي بن ليث	۴۷	روميان
۲۸	عمرو ليث	۲۷	زنبيل
۳۱	عميدالملک کندري	۲۵	زيديان
۵۹،۵۳،۵۲،۱۸	عنصرالمعالی کیکاووس	۳۴	ساماني
۳۷،۳۶،۳۵،۱۸،۱۶،۱۲،۷	غزالي	۴۲،۲۸،۲۶،۲۵	سامانيان
۲۵	غزنويان	۲۳	سفاح
۶۵،۳۹،۲۴	فارابي	۴۳،۴۱	سلاجقه
۱۰	قباد	۲۲	سليمان بن بکیر
۸	قصی بن کلاب	۳۴	سنجر
۴۷	قيصر	۳۸	سيف بن ذی یزن
۵۹	کيخسرو	۲۷	صالح بن نصر
۱۵	کيقباد	۶۲،۲۸،۲۵	صفاريان
۳۵	گردیزی	۲۲،۸	طبری
۱۳	لمبتن آن	۹	طغرل بیگ
۲۲	مروان		

۳۸	وهرز	۲۳	محمد
۲۲	هشام	۲۲	محمدالامام
۲۲	یحیی	۶۲	محمد بن طاهر
۴۰	یعقوب	۲۸	محمد بن علی بن لیث
۲۸، ۲۷، ۲۶	یعقوب لیث	۴۴	محمد غزالی
۶۲	یعقوب لیث صفاری	۴۲	محمد نخشب
		۳۱، ۹	محمود غزنوی
		۴۱، ۹	مسعود غزنوی
		۴۷، ۴۶، ۴۵	معتصم
		۳۴، ۱۰	ملکشاه
		۲۴	منصور
		۲۱	موالی
		۶۴	میرزا مهدی خان استرآبادی
		۴۲	نصر بن احمد سامانی
		۲۱	نصر بن سیار
		۴۳	نخجوانی
		۴۵، ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۲، ۳۱، ۱۴، ۱۰، ۸	نظام الملک
		۴۲	نوح بن نصر
		۶۲، ۴۲، ۳۶	وراوینی

نمایه مکان

نمایه زیر براساس شماره پاراگرافهای متن تنظیم شده است.

۹	گرگان	۲۵	ایران
۹	ماورالنهر	۲۸	بست
۳۱	منات	۴۷، ۴۵، ۴	بغداد
۵۴	نقش رجب	۴۳	بلخ
۵۴	نقش رستم	۴۰	جندیشاپور
۲۸	نیشابور	۶۲، ۴۰، ۲۲، ۲۱، ۹	خراسان
۲۸	هرات	۸	دارالندوه
		۷	دنیا
		۴۰	دیرالعاقل
		۴۷	روم
		۳۱	سمرقند
		۳۱	سومنا
		۶۲، ۲۸، ۲۷، ۲۶	سیستان
		۵۲	طبرستان
		۴۰، ۳۱	عراق
		۵۴	فارس
		۴۷	قسطنطنیه
		۲۸	کرمان
		۵۱، ۴	کعبه

نمایه موضوعی

نمایه زیر براساس شماره پاراگرافهای متن تنظیم شده است.

آسیب به همکاری ۱۵~ بین مالک و کشاورز	مشورت~ در فرهنگ ایرانی ۸~ با دانایان
۱۵~ اقتصادی ۱۸	۲۹، ۳۰~ با افراد صاحب بصیرت ۴۴
تعاون~ در داستانهای کهن ۴، ۵، ۶~ در	همفکری~ با اندیشمندان ۵۰، ۵۱، ۵۲~ با
اندرزنامه ها ۷~ در اقتصاد و معیشت	اندیشمندان نزد قاضی ۵۲، ۵۳~ با
۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۳~ اقتصادی با مردم ۱۸	زن ۵۹، ۶۰
~ در سیاست و کشورداری ۲۰	
حقوق اجتماعی ۱۲~ همسایه ۱۲~ دوست ۱۲	
عدم همکاری~ مردم ۲۸~ شاه و وزیر ۳۳	همکاری~ رعیت با منادیان عدالت ۹~ با
~ سپاهیان ۴۰، ۴۱، ۴۲~ اندیشمندان	رعایا و مردم ۱۰~ سیاسی ۲۰~
با توده مردم ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹~ با زن	گروههای متخاصم ۲۱، ۲۲~ مردم
۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰	۲۶~ سلاطین با علمای دانشمند
فرهنگ عامه ۴۹ حضور اندیشمندان در~	۳۴، ۳۵، ۳۶ شبکه خبررسانی در~
۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳ توامانی فره ایزدی و	۳۷~ سپاهیان با فرمانده ۳۸~
مقام سلطنت در~ ۵۴، ۵۵ نقش زن در~	نگهبانان سلطنتی ۳۹~ جناح نظامی
۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰ قضا و قدر در~ ۶۱،	و دیوانی با پادشاهان ۴۳~ افراد
بخت و شانس در~ ۶۲	مستعد با حکام~ توده مردم ۵۶~
مشارکت~ حاکمان ۲۴~ مردم و رعایا ۲۵	زن در فرهنگ عامه ۵۷~ زن در
مشاوره~ در برخوردهای نظامی و سیاسی	دربار ۵۷~ طبقات مختلف اجتماع
۱۰~ وزیران با اندیشمندان	۶۶
۳۲، ۵۰، ۵۱، ۵۲	همیاری~ اقتصادی با مردم ۱۸
	یاری رسانی~ به پادشاه ۵۵

غزالی طوسی، محمد. ۱۳۶۴. **کیمیای سعادت**. ۲ ج. به کوشش حسین خدیو جم، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

غزالی طوسی، محمد. ۱۳۶۷. **نصیحه الملوک**. به تصحیح جلال الدین همایی. چاپ چهارم، تهران: هما.

فارابی، محمد. ۱۳۶۱. **اندیشه های اهل مدینه فاضله**. ترجمه سید جعفر سجادی. چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.

گردیزی، ابوسعید. ۱۳۶۳. **تاریخ گردیزی**. به تصحیح: عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

نخجوانی، هندوشاه. ۱۳۵۷. **تجارب السلف**. به اهتمام عباس اقبال. چاپ سوم، تهران: کتابخانه طهوری.

وراوینی، سعدالدین. ۱۳۶۷. **مرزبان نامه**. به تصحیح محمد قزوینی. چاپ سوم، تهران: کتابفروشی فروغی.

کاوش، بررسی، استخراج و



01XF000000000305

پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران